

حیث باستان شناسی «دانشگاه

کیوتو» به ریاست «پروفسور میزوتو» در ۱۹۶۰ (۱۳۳۹) تحقیقات و مطالعاتی را که آلفرد فوشر در آغاز قرن حاضر طرح ریزی نمود از سر گرفت و به سرشماری اماکن بودایی مجاور «جلال آباد» پرداخت. پس از آنها انگلیسی ها چندین سال بعد به حفاری و تیش قیر در «اسکندریه آری» که در مجاورت شهر حرارت قرار دارد میادرت ورزیدند.

این همکاری بین المللی بسیار درخشانده و نوید بخشی که به صورت یک تیم باستان شناسی افغانی - روسی ظاهر شد در ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) به توبه خود اقدام به حفاری «تیلیا تپه»، (طلا تپه)، یک گورستان سلطنتی در یاختر افغانی، نمود. تیلیا تپه جایی است که در آن طلای به ارث مانده از سلسله سکاییان در داخل آیینته هایی متعلق به دوران «هان» و سنگهای حکاکی شده مربوط به عهد حقیق یافت می شوند.

دره بلند «پامیان» که در میان قتل کوههای «هندوکش» و سلسله جبال «کوه بابا» (کوه خرمندان) واقع است چشم انداز بسیار زیبایی از افغانستان به نمایش می گذارد. این دره که از شرق تا جنوب امتداد دارد در شمال به صخره ای ساحلی ختم می گردد که تعداد چند صد کلیسای کوچک (۷۵۰ باب) حجره و صومعه، که مجسمه ها و نقاشی های متعددی را در خود پناه داده اند، در آن حفاری شده اند. این همان صخره ساحلی معروف بودا است.

دو مجسمه بزرگ و غول آسای بودا در این مجموعه از معابد صخره ای نظر همگان را به خود جلب می کنند.

مجسمه بزرگتر، که ارتفاعی بالغ بر ۵۴ متر دارد، در داخل آشیانه ای جای گرفته که قالب سر و شانه های آن است. به نوشته «پنایمین رولاند» در کتاب خود تحت عنوان «آسای مرکزی» (چاپ پاریس، ۱۹۷۱)، «از دیدگاه سبک شناختی، این مجسمه یک بزرگنمایی غول آسا از هندی های بوداست که در «مانورا» (هندوستان شمالی) در دوره «گوپتا» پیکر تراشی شده است». با وجود قدمت «دیرینه اش، این مجسمه عظیم الجثه بودا (قرن هفتم تا هشتم) از ساختمان و پیکره خوبی برخوردار است اما متأسفانه فاقد صورت و ساعد می باشد. سر مجسمه از بالای مجسمه تا پایین بینی به صورت عمودی بریده شده است، شاید به قصد زدن یک ماسک جویی رنگین و طلایی بر روی آن. داریت هایی که به بدن این مجسمه غرو کرده اند، توده ای از گچ نئونی منقوش (در حال حاضر فقط تکه هایی از آن باقی مانده است) را نگه می دارند که بر روی آنها احتمالاً تکه پارچه هایی صوج می زنند. در پشت پاها و بسیار بزرگ این مجسمه بودا، فضای بازی متشکل از عبادتگاه های درخشان به چشم می خورد.

دومین مجسمه بودا ۳۶ متر قد دارد. مجسمه مذکور، که از ساختمان چندان شکیل و با ظرافتی بر خوردار نیست، در داخل آشیانه سادی تری جای گرفته که از یک انحناء سهموی (شلجی) برخوردار است. این مجسمه نیز منقوش به نقاشی هایی است و دارای عبادتگاه های کوچک بهم پیوسته ای می باشد.

این آشیانه ها و عبادتگاه های حفاری شده در دل صخره، سلبو از نقاشی های دیواری هستند، نقاشی هایی که گروه کثیری از مردمان سخی و بخشنده، زاهد، خداپرست، و «بودی ساتوا» ها را به تصویر می کشند.

و اما راجع به بودا باید گفت بودا در همه جا و در تمام این یادگارهای تاریخی بیشمار به چشم می خورد. سبک تصویر سازی از پیکره انسانها، لباس و زیور آلات همه و همه ردی و نشانی از مدارس بزرگ هنر در جهان بودا دارند: مدارس هندی دوران پس از «گوپتا» همچون اقوام ترکی - چینی دوران «تانگ».

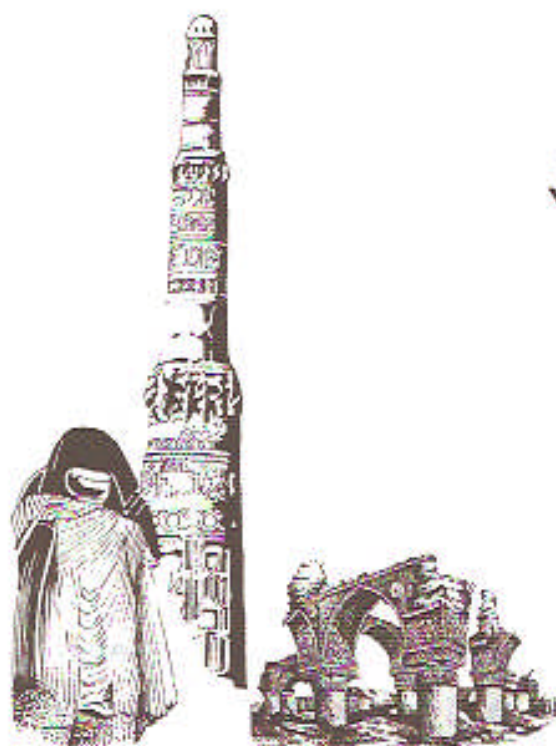
با توجه به این موضوع، این آثار که حاصل همکاری و تشریک مساعی هنرمندانی با ملیت های مختلف می باشند در درون غار های «فیزیل» و «دان هوانانگ» (شهر های واحد ای «ترکتان» چین) یا در حومه شهر «گوپی» یافت می شوند. اما علاوه بر این تأثیرات آسیایی، تأثیر پذیری از هنر ایرانیان ساسانی، که در شرح روی منوجات و یافته ها قابل رویتند، تجسم ملک های مقرب با موهای مزین به منگوله های روبان پیچی شده، کم الحراق آمیز نمی نماید.

باید در این گستردگی شگرف و معجزه آسای وجود مجسمه ها و نقاشی ها، به چهره آیین بودای «ماهابالا» (ناقل بزرگ) نگریست، آیینی که به واسطه قوانین دیکته شده از سوی شوراها غنا یافته و به تدریج زهد و پارسایی های منسوب به جمعیت های «بودی ساتوا» (معتقدندانی که به کیش بودا گرویدند و در راه کمک به مخلوقات این دنیا از سعادت ازلی خود چشم پوشیدند) را دشوار می سازد. به نظر می رسد این مذهب بودا، که در اینجا توسط فرقه «لوکوتاروادین» تعلیم داده می شود، متأثر از تناسک جادوئی آیین «ناتاریسم»، که ظهورش مقارن است با شکوفایی پامیان، باشد.

افغانستان:

بیست سال باستان شناسی

جنگ



قسمت آخر

مؤسسه باستان شناسی افغانستان:

در سده پنجاه، علاوه بر مأموریت های باستان شناسی فرانسه و ایالات متحده امریکا، فعالیت های باستان شناسی روز به روز گسترش یافتند و افغانستان داوطلبانه در یک همکاری بین المللی شرکت کرد که اغلب این همکاری به صورت دو جانبه انجام گرفت هر چند این همکاری پیشتر توسط سازمان ملل یا بهتر بگوئیم سازمان بولسکو اجرا گردید.

افغانستان همچنین ساختار باستان شناسی خود را به پیروی از روشهای باستان شناسان فرانسوی (DAFA) توسعه بخشید و در نتیجه فعالیت هایش در زمینه حفاری و تشریح قبرها، پیش از پیش گسترش یافت. فعالیت های باستان شناسی شهر «مده» به رهبری «دکتر سن. مستندی» از ۱۹۶۵ (۱۳۴۴) و پس از او «دکتر ژ. طرزی»، که ریاست هیئت باستان شناسان را بر عهده گرفت و راه دکتر مستندی را دنبال نمود (از جمله حفاری های به عمل آمده توسط گروه وی می توان به صومعه «تپه شتر» اشاره کرد)، گواهی هستند بر این مدها.

پس از فعالیت های باستان شناسی یک هیئت هندی به سرپرستی «سر مورتمس ویلر» از ۱۹۴۶ (۱۳۲۵)، دهه ۱۹۵۰ شاهد یک فعالیت باستان شناسی دیگر توسط ایتالیایی ها بود که به روشی اصولی و سیستماتیک به کشف معماری های غنی سرنامر سرزمین افغانستان پرداختند پیش از آنکه ISMEO، «انستیتی مطالعات در باره کشور های خاور میانه» (در ایتالیا)، به رهبری پروفیسور «توچی» اقدام به حفاری هایی در منطقه «غزنی» نماید که جایزه ای نیز از این بابت از آن خود کرده. «غزنی» منطقه ای است مسلمان نشین که در عین حال به واسطه وجود صومعه ای موسوم به «تپه سردار» الهادی بودایی نیز در آن ساکنند.

۱۹۳۳ (۱۳۱۲) می باشد، سپس ماموریت یک تیم هندی - افغانی بین سالهای ۱۹۶۹ (۱۳۴۸) تا ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) که سرپرستی آن را «آر.سانگوپتا» بر عهده داشت. و بالاخره در ۱۹۷۴ (۱۳۵۳)، یک اکپ ژاپنی با دستبازی تیم های افغانی باستان شناس، به بازرسی و تحقیق کامل و دقیق غار ها پرداخت.

اما تمام این تلاش ها به واسطه بروز جنگها با شکست مواجه شدند. از نسلولها (حجره ها)، عبادتگاهها و صومعه ها به عنوان اتيار نگهداری سلاح و مأمی برای سربازان و عامه مردم استفاده می شد. محافظ های بتونی که برای نگهداری بعضی از مجسمه ها ساخته شده بودند تخریب شدند تا از فلزات یکار رفته در آنها استفاده شود. تعداد بیشماری از نقاشی های دیواری مانند آن دسته از نقاشی هایی که سر بودای بزرگ را به نمایش می گذاشتند نابود شدند که البته اغلب آنها به تاراج رفتند و تعدادی دیگر نیز لکه لکه شدند.

این منطقه، که بخشی از «هزاره جات» است، به محاصره «طالبان» درآمد، محاصره ای که با کشتار مردم هزاره از سال ۱۹۹۷ (۱۳۷۶) به بعد دنبال شد و تا به امروز ادامه یافته است.

مناره جام:

این مناره زیبا که در ساحل رودخانه «هریرود» واقع شده خود یک چيستآن است. معلوم نیست اشاره به چه کسی دارد. مناره ای کاملاً تنها و متروکه. نه جاده ای نه روستایی. حتی قلل رشته کوه «کوه پاپا» نیز، که این بنا را احاطه کرده اند، هیچ راهی برای نزدیک شدن به آن ندارند و هیچگونه درکی از تصویر آن به ذهن خطور نمی دهند.

برای رسیدن به این مناره از راه هرات. باید سه روز اسب دواند و از میان چندین گردنه که پیش از ۳۰۰۰ متر طول دارند گذشت و تازه پس از رسیدن به آخرین قریه به اندازه تیم روز کامل در امتداد رودخانه



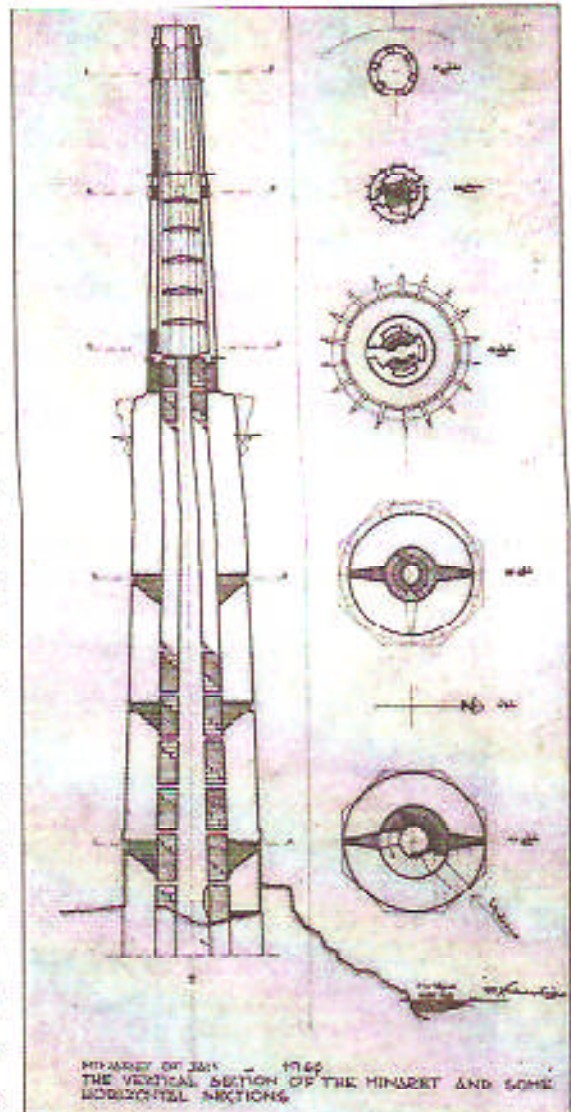
هر طور که باشد باز این ساختار پاسخگوی یک نیاز است: اشاعه به چهار گوشه جهان از طریق دره بامیان که با تمام مسیر های کاروان رو شرق در ارتباط است، ارائه تصویری از یک «بودای جهانی»، از ارباب «عالم». آرامش پارچه ها، منقوش و طلایی، که بی شک با دریافت جایزه همراه بوده و در وسط انواع گوناگون تصاویر و رنگها به پا شده اند، همچون آن خلای که در مرکز «مانده» جای گرفته و همه چیز از آن منشا می گیرند.

آن مکان مرتفع بود، که ادله و شواهد مسافران چینی هزاره نخست آن را به تجسم لرزان برفی ها و زنگ ها، و بر جنب و جوش زائران و تاجر فرا می خواند، می بایست دیر زمانی پس از فتوحات اسلامی بقا می یافت. در ۱۲۲۲، متاسفانه در همین مکان در جریان حمله ای به شهر همجوارش، «شهر ضحاک»، نوه «چنگیز خان» کشته شد. به دنبال این اتفاق، پدر بزرگ وی به قصد انتقام، تمام ساکنین این دره را از دم تیغ گذراند و حتی به حیوانات هم رحم نکرد. در قرن هجدهم، امیراطور «اورنگ زیب»، دهقان سالوس و زهد فروش سلسله مغولهای کبیر با آتش توپخانه خود پا های مجسمه «بودای بزرگ» را سوراخ سوراخ کرد.

اکپ های بین المللی تا کنون ماموریت های زیادی جهت حفظ و حراست این مکان استثنایی به انجام رسانده اند که سر آغاز آنها کار های تحکیم و تثبیت «ژوزف هاکین» و «ژان کارل» در سالهای ۱۹۳۰ (۱۳۹۰) و

«جم» راهپایی نبود.

این مناره با ۶۵ متر ارتفاع بلندترین مناره در جهان پس از بنای «کب» مناره در مدلی می باشد. هر دو توسط سلسله «غوریان» ساخته شد. غوریان



کهزاده، رئیس انجمن تاریخ شناسان افغانی، ناد آور شد در سال ۱۹۵۷ (۱۳۳۶) یادگیر توسط آندره مارک به نفع هیئت باستان شناسان فرانسی (BARA) مورد مطالب و تحقیق مفصل قرار گرفت، مناره جم که بر روی قاعده ای هشت ضلعی بنا شده، از سه استوانه روی هم تشکیل گردیده که هر چه بر ارتفاعشان افزوده می شود از قطر شان کاسته می گردد و در نهایت برج نوک تیزی همچون ناجی بر تارک آنها می درخشد. این استوانه ها هر یک به ایوان هایی تقسیم می گردند، ایوان هایی با معماری استالکتیک که از جلوه آمیزی های ظریفی تشکیل شده اند.

دنور آجره، که به طرز تحسین برانگیزی کار شده اند، از صفحات هندسی تشکیل گردیده با یک کتیبه آجری، که با قشری از فیروزه آبی پوشیده شده، تلول یافته است. این نوع فیروزه کاری قبلاً در قرن دوازدهم در بناهای تاریخی دوران اسلامی حراسان مشاهده شد، بود.

بر روی این مناره، یاریکه ای از نوشتجات و کتیبه ها، به پیتوده، ایمان و اعتقاد حقیقی را می شناساند و نام مبتکر معماری ظریف این بنا، سلطان غوری، «غیاث الدینا والدین ابوالفتح محمد بن سام» (۱۱۶۳ - ۱۲۰۲) را با شکوه و احترام خاصی به نمایش می گذارد.

در پایین مناره در داخل یک منطقه شش ضلعی نام تزیین گرد آن حک شده که متأسفانه قسمت اصلی آن حذف گردیده است، تنها عبارتی که به چشم می خورد اینست: «علی پسر...» و نه بیشتر. در داخل بنا، پلکانی در خور توجه با مارپیچی مضاعف به چشم می خورد که میتوان آن را یک شاهکار معماری به حساب آورد که در نوع خود در افغانستان بی نظیر است. این پلکان به طبقه اول منتهی میگردد ولی سر دیگر آن به زمین می رسد و یک راه ارتباطی به زیر زمین است و در حال حاضر دارای سقف می باشد. این پلکان احتمالاً به عنوان راهی برای خروج دوباره از سمت دیگر رودخانه استفاده می شده است.

اما منظور از ساخت این مناره چه بوده است؟ هیچ مرسه مذهبی به آن وابسته نیست. به عقیده آندره مارک این مناره بیشتر برج «پیروزی ها» یا برج «شوکت و جلال» و مرکز امپراتوری «غوریان» بوده است.

در سالهای ۶۰، آرشیتک، «آندریا پرواز» «مارک» «توری» مطالعات در باره کشور های خاور میانه (ایرانیا)، گزارشاتی تهیه نمود و نشان داد که چه اقداماتی باید برای حفظ و حراست این بنای تاریخی در برابر خطراتی که از جانب رودخانه «هریرود» متوجه آن است صورت گیرد. «یونسکو» در ۱۹۷۴ (۱۳۵۳) این پروژه را از سر گرفت و زمینه انجام فعالیت های برونو را در جهت انحراف مسیر آب این رودخانه فراهم آورد وی در طی اولین مدیریتش، در فاصله ن چندین دور از مناره، به سنگهای مقبره ای عجیب، برخورد کرد که کتیبه هایی به زبان ارمنی به روی آنها حک شده بودند. این سیستم کتیبه نویسی توسط «مخامشیان» استفاده می شده است.

سلسله ای برد ناپایدار و معروف از نژاد آریایی که در فاصله قرن دوازده تا سیزده، یعنی پس از سقوط غزنویان و پیش از ورود پر دبدبه و کبکبه «جنگیز خان» بر افغانستان و شمال هندوستان حکومت می کردند.

این بنا که برای نخستین بار در ۱۹۴۴ (۱۳۲۳) توسط «احمد علی

مناره جم که خارج از محدوده جنگها و تاخت و تاژها بوده از نابودی در امان مانده بود. ولی امروزه دیگر چیزی از آن بر جای نمانده است زیرا در میان دو فرقه آشوب طلب و قیاب واقع شده که بدون شک در پشت آن سنگرمی گیرند و از سلاح های اتوماتیک و ضد زره پوش استفاده می کنند. این مناره احتمالاً دارای همان نوع معماری است که شاهکار معماری غوری، که امروز تقریباً تخریب شده، یعنی درب تاریخی «مدرسه» «شاه مشهد» (۱۱۶۵-۱۱۶۶) از آن بهره برده است. رسم الخط های کوفی تک رنگ گل و بوته داری به شکل بی نظیری بر روی این درب تراشیده شده اند و تنها مشخصه این درب عکس «رولانده» و «سارینا میشو» می باشد که بر روی آن حک شده است. همچنین نباید بنای تاریخی «منار شاکری» را از یاد ببریم، بزرگترین و آخرین ستون بودایی (استامپا) در اطراف شهر کابل، که در قرن دوم پس از میلاد مسیح تاسیس شد و به دلیل عدم استحکام در مارس ۱۹۹۸ (فروردین ۱۳۷۷) فرو ریخت.

هرات و عصر طلایی تیموریان: شهر هرات، که در ۱۸۵۷ (۱۲۳۶) به موجب عهدنامه پاریس رسماً جزو شهر های افغانستان شد، پیش از آن یکی از زیباترین شهر های خراسان بود. در ۱۹۷۹ (۱۳۵۸) و ۱۹۸۹ (۱۳۶۸)، بمباران نیروهای شوروی محله ها و حومه شهر هرات را تا مغرب و شمال غربی، که زمانی چهار راه «چهار بازار» (چاریار سوک) از آنجا می

گذشت، نابود کرد. شهر هرات «مسجد بزرگ» خود را که در زمان سلسله غوریان ساخته شده بود، حفظ کرد اما مجموعه متحضر بفرد بنا های تاریخی این شهر، که در قرن پانزدهم توسط سلسله تیموریان ساخته شده بودند، و زمانی مایه افتخار آن بودند امروز دیگر جز سیمایی زقت انگیز و اسف بار از آن باقی نمانده است.

در ۱۳۹۱، «شاه رخ» (۱۴۰۵-۱۴۴۷) چهارمین پسر تیمور به سمت حکمران خراسان منصوب شد. او هرات را به عنوان مرکز حکومت انتخاب کرد. وی به کمک همسرش «گوهر شاده» عمارات و ساختمان های باشکوهی در این شهر بنا نهاد و گروهی از هنرمندان و شعرا را گرد خود جمع نموده که بعد ها زیباترین مدرسه هنر در قرن پانزدهم را تاسیس کردند.

در دربار «حسین بایقرا» آخرین و روشنفکر ترین شاهزاده تیموری بود که شاعر ترک «میر علی شیر توایی»، که وزارت او را نیز بر عهده داشت، شاعر صوفی «جامی» و «بهزاده» بزرگترین نقاش مینیاتور های عصر خود، حضور داشتند.

اکثر عمارت های عصر تیموریان در شمال قلعه در سیری که به ایران متبهی می شود تجمع کرده اند. و به واسطه سرامیک رنگارنگی که در ساخت این بنا ها به کار رفته بود، به شکل صدف های چینی به نظر می رسیدند. فن استفاده از سرامیک به عنوان روکش ساختمان ها در اینجا حکایت از حفظ سنن به ارث مانده از کارگاه های «سمرقند» و «بخارا» دارد، که البته رنگهای درخشان و اثر بخش آنها هرگز برابری نمی کنند.

در زمان حکومت «گوهر شاده» یک آموزشگاه الهیات (مدرسه)، یک ضریح و یک مجتمع مذهبی وسیع موسوم به «مصلی» ساخته شدند. امروزه فقط ضریح باقی مانده است که به آن نام «گنبد سبز» داده شده است. گنبد این ضریح که بر روی پایه ستون بلندی بنا شده، کیفیت روکش های سرامیکی، زیبایی نقاشی ها و صفحات مرمری پیکر تراشی شده این بنا، از آن، زیباترین شاهکار مهیج معماری تیموری ساخته است. این ضریح، ۱۹۸۴ (۱۳۶۳) و ۱۹۸۵ (۱۳۶۴) شدیداً مورد اصابت گلوله های خمپاره نیروهای شوروی قرار گرفت. از «مدرسه» و «مصلی» تنها مناره زیبا و شکلی باقی مانده است که در گذشته سرنامسر آن با آجر های سرامیکی پوشانده شده بود ولی امروزه نیمی از آنها از بین رفته اند. و اما راجع به مجتمع مذهبی - دانشگاهی باید گفت، این مجتمع در اواخر قرن نوزدهم با آتش سنگین توپخانه نابود شد. حکمران وقت با بهتر بگوئیم شاه، تصمیم گرفته بود از این عمارت ها به عنوان دژهای دفاعی در مقابل روسها استفاده کند. در واقع، روسها هرگز در جنگ پیروز نشدند، ولی فقط آن دفعه.

در پایان قرن پانزدهم، «سلطان حسین بایقرا» دستور داد تا در همان مکان «مدرسه» دیگری بسازند که آن نیز از بین رفت. تنها آثار به جا مانده از این مدرسه چهار مناره است که سرامیک های تزئینی آنها پوک شده اند و هر روز احتمال فرو ریختن آنها می رود.

قلعه «اختیارالدین»:

قلعه هرات در محله ورودی «ملک» که از اهمیت بسیار زیادی برخوردار می باشد واقع شده است. پایه ریزی این بنا احتمالاً در عهد عتیق صورت گرفته است. همانطوریکه

مناره جم که خارج از محدوده جنگها و تاخت و تازها بوده از نابودی در امان مانده بود. ولی امروزه دیگر چیزی از آن بر جای نمانده است زیرا در میان دو فرقه آشوب طلب رقیب واقع شده که بدون شک در پشت آن سنگرمی گیرند و از سلاح های اتوماتیک و ضد زره پوش استفاده می کنند. این مناره احتمالاً دارای همان نوع معماری است که شاهکار معماری غوری، که امروز تقریباً تخریب شده، یعنی درب تاریخی «مدرسه» «شاه شهید» (۱۱۶۵-۱۱۶۶) از آن بهره برده است. رسم الخط های کوفی تک رنگ گلی و بوته داری به شکل یی نظیری بر روی این درب تراشیده شده اند و تنها مشخصه این درب عکس «روانده» و «سایرنا میو» می باشد که بر روی آن حک شده است. همچنین نباید بنای تاریخی «منار شاکری» را از یاد ببریم، بزرگترین و آخرین ستون بودایی (استامبا) در اطراف شهر کابل، که در قرن دوم پس از میلاد مسیح تأسیس شد و به دلیل عدم استحکام در مارس ۱۹۹۸ (فروردین ۱۳۷۷) فرو ریخت.

هرات و عصر طلایی تیموریان: شهر هرات، که در ۱۸۵۷ (۱۲۳۶) به موجب عهدنامه پاریس رسماً جزو شهر های افغانستان شد، پیش از آن یکی از زیباترین شهر های خراسان بود. در ۱۹۷۹ (۱۳۵۸) و ۱۹۸۹ (۱۳۶۸)، بمباران نیروهای شوروی محله ها و حومه شهر هرات را تا مغرب و شمال غربی، که زمانی چهار راه «چهار بازار» (چاربارسوک) از آنجا می

گذشت، نابود کرد. شهر هرات «مسجد بزرگ» خود را که در زمان سلسله غوریان ساخته شده بود، حفظ کرد اما مجموعه منحصر بفرد بنا های تاریخی این شهر، که در قرن پانزدهم توسط سلسله تیموریان ساخته شده بودند، و زمانی مایه افتخار آن بودند امروز دیگر جز سیمایی رقت انگیز و اسف بار از آن باقی نمانده است.

در ۱۳۹۱، «شاه رخ» (۱۴۰۵ - ۱۴۴۷) چهارمین پسر تیمور به سمت حکمران خراسان منصوب شد. او هرات را به عنوان مرکز حکومت انتخاب کرد. وی به کمک همسرش «گوهر شاد» عمارات و ساختمان های باشکوهی در این شهر بنا نهاد و گروهی از هنرمندان و شعرا را گرد خود جمع نموده که بعد ها زیباترین مدرسه هنر در قرن پانزدهم را تأسیس کردند.

در دربار «حسین بایقرا»، آخرین و روشنفکر ترین شاهزاده تیموری بود که شاعر ترک «میر علی شیر نوایی»، که وزارت او را نیز بر عهده داشت، شاعر صوفی «جامی» و «بهزاد»، بزرگترین نقاش مینیاتور های عصر خود، حضور داشتند.

اکثر عمارت های عصر تیموریان در شمال قلعه در میری که به ایران متبهمی می شود تجمع کرده اند. و به واسطه سرمایه رنگارنگی که در ساخت این بنا ها به کار رفته بود، به شکل صدف های چینی به نظر می رسیدند. فن استفاده از سرمایه به عنوان روکش ساختمان ها در اینجا حکایت از حفظ سنن به ارث مانده از کارگاه های «سمرقند» و «بخارا» دارد، که البته رنگهای درخشان و اثر بخش آنها هرگز برابری نمی کنند.

در زمان حکومت «گوهر شاد»، یک آموزشگاه الهیات (مدرسه)، یک ضریح و یک مجتمع مذهبی وسیع موسوم به «مضلا» ساخته شدند. امروزه فقط ضریح باقی مانده است که به آن نام «گنبد سبز» داده شده است. گنبد این ضریح که بر روی پایه ستون بلندی بنا شده، کیفیت روکش های سرمایه کی، زیبایی نقاشی ها و صفحات مرمری پیکر تراشی شده این بنا، از آن، زیباترین شاهکار مهیج معماری تیموری ساخته است. این ضریح، ۱۹۸۴ (۱۳۶۳) و ۱۹۸۵ (۱۳۶۴) شدیداً مورد اصابت گلوله های خمپاره نیروهای شوروی قرار گرفت. از «مدرسه» و «مضلا» تنها مناره زیبا و شکلی باقی مانده است که در گذشته سرتاسر آن با آجر های سرمایه پوشانده شده بود ولی امروزه نیمی از آنها از بین رفته اند، و اما راجع به مجتمع مذهبی - دانشگاهی باید گفت، این مجتمع در اواخر قرن نوزدهم با آتش سنگین توپخانه نابود شد. حکمران وقت یا بهتر بگوئیم شاه، تصمیم گرفته بود از این عمارت ها به عنوان دژهای دفاعی در مقابل روسها استفاده کند. در واقع، روسها هرگز در جنگ پیروز نشدند، ولی فقط آن دفعه.

در پایان قرن پانزدهم، «سلطان حسین بایقرا» دستور داد تا در همان مکان «مدرسه» دیگری بسازند که آن نیز از بین رقت. تنها آثار به جا مانده از این مدرسه چهار مناره است که سرمایه های تزئینی آنها پوک شده اند و هر روز احتمال فرو ریختن آنها می رود. قلعه «اختیارالدین»:

قلعه هرات در محله ورودی «ملک» که از اهمیت بسیار زیادی برخوردار می باشد واقع شده است. پایه ریزی این بنا احتمالاً در عهد عتیق صورت گرفته است. همانطوریکه

مشاهده می‌شود، این قلعه کم و بیش در حقیقت، بنایی را نشان می‌دهد که در ۱۲۹۵ توسط «اختیار الدین»، حاکم شهر هرات به تعلق سلطان «کورت»، قهرالدین ساخته شد.

این قلعه، که در ۱۳۳۱ توسط تیمورلنگ ویران گردید، در ۱۴۱۵ - ۱۴۱۷ به فرمان «شاه رخ» دوباره ساخته شد. دیوارهای بلند و ضخیم قلعه، که در بالای آنها پنج برج گرد و کنگره کنگره همچون حصاری محافظ بنا گردیده‌اند، از جنس سنگ و آجر پخته میناکاری شده هستند. که رسم الخط های کوئی درشتی یا فیروزه آبی روی آن حک شده‌اند.

در ۱۹۷۶ (۱۳۵۵)، سازمان ملل متحد، که برنامه حفظ و حراست عمومی از بناهای تاریخی را طرح ریزی کرده بود، از سازمان یونسکو خواست به مرمت و بازسازی این قلعه بپردازد. بخش اعظمی از این اقدامات در ۱۹۷۹ (۱۳۵۸)، هنگامی که شهر هرات بر علیه رژیم کمونیست کابل قیام کرد، خاتمه یافت. به دنبال این رویداد، بیماران وحشتناک شهر هرات بر جای ماندن سی هزار کشته مانع از ادامه فعالیت های بازسازی در این قلعه شد. سپس این فعالیت ها توسط «انستیتیوی باستان شناسان افغانی» تا سال ۱۹۸۳ (۱۳۶۲) دنبال گردید. در مه ۱۹۹۴ (۱۳۷۳)، تحت حمایت یونسکو و «اسماعیل خان» حاکم وقت، یک موزه کوچک در قصر شاه به منظور نگهداری کلکسیون های کتب خطی (که برخی از آنها متعلق به دوران حکومت «ملوک» هشتاد، چندین تندیس کوچک به سبک گندهاره و اثباتی مربوط به نژاد شناسی محلی

گشایش یافت، ولی خیلی زود دوباره تعطیل شد. حفظ و یاد بود:

مسئله قضاوت صحیح در مورد کار تمام هیئت های باستان شناس در افغانستان امکان پذیر نیست. فعالیت های این عده در زمانی متوقف شد که گذشته تاریخی این سرزمین پیش از هر زمان جلوه گر گشت. سرزمینی که از دیر باز تا کنون محصور در میان کوهها از طریق و متروک بواسطه اقلیمش (که محاط بر خشک است) شناخته شده است. باستان شناسی دوره پیش از تاریخ که ابتدا توسط «جی.ام. کامال» در «موندیکگ» (هیلمنده) آغاز گردید و سپس توسط «وی. ساریاتیدی» در «داسلیو» و بعداً توسط «اچ. پی. فرانکفورت» در «شورتوگای» از سر گرفته شد، این قضاوت را در معرض تجدید نظر قرار داده و ثابت کرده است که شهر های افغانستان در دوره نوسنگی و در عصر برنز (داسلی)، که در آن زمان بسیار سازمان یافته بودند، توقفگاه های اجباری کاروان های بزرگ بازرگانان، که «بین النهرین» را به «هند» مرتبط می ساختند و نیز گنجینه های عظیم سنگ لاجورد برای تمام دنیای باستان، بوده اند.

در مورد هنر گندهارا باید اذعان داشت اگر منشأ آن در حاله ای از ابهام و اسرار باشد، باز مراحل تکامل آن از هر زمانی آشکار ترند. مناقشات و اختلاف نظر های بین طرفداران منشأ یونانی و مدافعین منشأ مائوری، در شمال هندوستان، به آخر رسیده‌اند. همگان بر این عقیده‌اند که نمایش انسانی بودا همزمان صورت گرفته است، اینجا یا آنجا. در پایان قرن یکم، در اقدامی که طی آن این نمایش انسانی پدیده ای از شعور و آگاهی را نشان می‌دهد: میل (بهاکتی) انسان به برقراری ارتباط نزدیکتر با خدایش. تصدیق می‌کنیم که در عمان دوران الوهیت های مذهب بودا نیز در این مجسمه سازی تجسم یافته‌اند. با توجه به این موضوع، تخریب صومعه «ته شتر» در شهر هند (جلال آباد) از جهتی بسیار فاجعه آمیزتر از تاراج مداوم سکه های زر (گنجینه اخیر «گاردز» است. زیرا به همراه آن زیباترین لحظه از هنر یونانی - بودایی نیز از بین می‌رود.

حال بیایید سعی کنیم این نمایش عظیم بودا در یامیان را، که به همان اندازه به خاطر نقاشی های دیواریش ارزشمند است که به خاطر تندیس های غول آسایش، حراست کنیم. زیرا این گنجینه به همان مقدار از تاملایمات روزگار رنج برده که از نادانی و جهل انسانها. یا وجود آنکه این گنجینه گواهی است از یک هنر مؤخر، عجیب و بی قاعده، لکن یکی از زیباترین میراث های عصر بودا نیز هست و از آنجا که «تاریخ» صبری دراز دارد، می‌توانست مکانی برای آشنی باشد.

دوران های اخیر، دوره قرون میانه اسلامی و دوره رنسانس (تجدید حیات ادبی) در عصر تیموریان، علی رغم مداخلات یونسکو، بسیار کمتر مورد حمایت واقع شده‌اند و لذا باید متأسف باشیم که در حمایت های علمی، دیگر از راهمایی ها و نقطه نظرات «ژوزف هاکین» الهام گرفته نمی‌شود. آیا برپایی چهارده اردوی حفاری در «آی خسانم» واقعاً لازم است؟ زمانی، شناساندن میراث هنر افغانستان، که در چند دهه اخیر به فراموشی سپرده شده بود، بسیار حیاتی به نظر می‌رسید (ولی کی؟)، آنهم طی اقدامی که این میراث قادر باشد با قوت و استحکام بیشتری مردمان این سرزمین را به فرهنگ حال و گذشته شان پیوند دهد. تذکر: در بخش اول مقاله کلمه «گندهارا» سهواً به «قندهاره» ترجمه شده که بدینوسیله تصحیح می‌گردد.

تأملاتی بر فرازهای تارپختی

(از امیر شیر علی خان تا عصر حاضر)

امیر عبدالرحمن خان



در مارس ۱۸۸۰ همین که انگلیس ها شتیدند سردار عبدالرحمن خان در ولایات شمالی افغانستان بحیث رهبر ملی و سپاهی از مردم آزادخواه بغرض طرد انگلیس تشکیل شده است، بقدری هراسان و متزلزل گردیدند که لیتین به «الورمنجان» مامور سیاسی جنرال ستوارت در قندهار امر نمود که بیدرنگ با سردار عبدالرحمن خان داخل مفاهمه شده و اردوی انگلیس را قبل از رسیدن زمستان از افغانستان نجات

دهد. متعاقباً در ماه مه ۱۸۸۰ هنگامی که ستوارت و سنجان به کابل رسیدند خبر گرفتند که در لندن کابینه متعصب محافظه کار سرنگون گردید و لیتین مغرور در هند استعفا کرد. پس گلدستون و لاردهارتنگتن در لندن، و «رین» در هندوستان و جنرال ستوارت در کابل (عوض رابرتس) زمام امور را در دست گرفتند و هارتنگتن وزیر جدید هند به رین و ابسرای جدید هند اختیار مذاکره را با سردار عبدالرحمن خان داد.

انگلیسها در کابل آنقدر سراسیمه شده بودند که بغرض مفاهمه با سردار عبدالرحمن خان به خواهر او (شاه بویوجان) متوصل گردیده و به وسیله او راه گفتگو را با سردار گشودند. در اپریل ۱۸۸۰ نامه ای از گریفین به سردار عبدالرحمن خان رسید که نوشته بود: «دوست محترم سردار عبدالرحمن خان! بعد از تشریفات رسمی و آرزومندی مزده سلامتی، اطلاعاً باعث زحمت شده که دولت انگلیس از استماع اینکه شما به سلامتی وارد فغانستان شده اید، مشعوف هستند و خشنود خواهیم شد بدانم شما از روسیه به چه قسم حرکت نموده اید و اراده و خیالات شما چیست؟» امضاء دوست شما گریفین.

این نامه وقتی به امیر عبدالرحمن خان می رسد که وی وارد کندز می شود و در آنجا شخصی بنام محمد سرور خان پسر ناظر حیدر نامه را به سردار تقدیم می کند. و می گوید نامه از طرف سفیر انگلیس به جهت شما آورده ام. (۱) وقتی سردار عبدالرحمن خان نامه را می خواند، او را به تفکر و تأمل وامیدارد، چون این اولین مذاکره او با انگلیس خواهد بود. وی در کتاب تاج التواریخ چنین می نویسد:

«چون این اول (ماولین) مذاکرات من با انگلیس بود خیال کردم صحیح نیست بدون مشورت با عساکر خودم جواب این مراسله را بدهم و از اشخاص مفید بیم داشته که شاید بگویند اسباب چینی دارم که مملکت آنها را به انگلیس ها تسلیم نمایم و این فکر باعث تمامی من خواهد بود و نیز دانستم موقعی به دست آمده است که بتوانم بشهر در باب مراده خارجه ملت من تا چه اندازه اقتدار به من خواهند داد. لهذا مراسله مذکور را تا آواز بلند در جهت لشکر خودم قرائت نموده گفتم مشعوف خواهد شد اگر سرکرده ها در نوشتن جواب این مراسله با من معاونت نمایند. زیرا که نمی خواهم بدون اینکه قبلاً به دوستان تازه خود مشورت نموده باشم اقدام در کاری بنمایم و از همه شما خواسته ام نوشتن جواب همراهی نمایند، چند روز مهلت خواستند روز سوم تقریباً یکصد کاتب سر

من آوردند جواب سزاواری داد. م.
پس از آن در حضور هزار نفر از افغان
ها و ازبکها به قرار ذیل نوشتم

این جانب سردار عبدالرحمن
خان به دوست محترم کریقن صاحب
نماینده دولت بریتانیای عظمی سلام
قراوان می رساند، از وصول مراسله
محبت آمیز شما و از اینکه سالماً وارد
قندهار (قطنین) شده ام، اظهار
سرور فرموده بودید مشعوف گردیدم
در جواب سوالی که مرقوم داشته بودید
که از روسیه به چه قسم حرکت نموده
ام اظهار می دارم که من اجازه ژنرال
کلسمان فرمانفرمای دولت روس از
روسیه حرکت نموده ام و اراده من از
این اقدام فقط این است که در این
پریشانی و آشکالات زمان از ملت خود
همراهی نمایم، زیاده والسلام. {۲}

مراسله مذکور را با سدی بلند
بری سربازان خود قرئت می کنند و
آنها اظهار آمادگی کرده تا علیه دشمن
بجنگند، و به سردار موگند وفاداری
پا کرده و به وی اختیار کامل دادند، و
در این باره سردار عبدالرحمن خان می
نویسد: وقتی که من جواب را
پس می دادم، مراسله مذکور را به محمد
سرور خان دادم، مشارالیه بعد از توقف
چهار روز از قندوز عازم کابل گردید.
من هم به آهنگی به طرف چهاربیکار
در حرکت بودم و ضناً پیغام شفاهی
هم به صاحب منصبان انگلیس مقیم
کابل فرستادم به این مضمون که من به
چهاربیکار می آمم که با شما قراری در
کارها بدهم در ماه جمادی الاول سال
۱۲۷۹ هـ، ق. کریقن مجدداً کاعلی به
من نوشته سنی نموده مرا وادار کند تا

به کابل رفته عتات سلطنت افغانستان را به دست بگیرم. در ماه جمادی ثانی سال ۱۲۷۹ هـ
ن. جواب مراسله او را به قرار ذیل نوشتم: دوست عزیز من از دولت انگلیس امید زیاده
داشته و دارم و دوستی شما تصدیق صحت و اندازه خیالات مرا می نماید. شما از عساکر
اعالی افغانستان به خوبی مطلع می باشید که حرف یک شخص تا زمانی به او مطمئن نباشید
که به جهت یهودی مذاکره می نماید ثمری ندارد. مردم می خواهند قبی از اینکه به من
اجازه دهند عازم کابل شوم جواب سوالات ذیل را بدانند و سوالات به قرار ذیل است:

- ۱- حدود ممالک من تا کجا خواهد بود.
- ۲- قندهار هم داخل ممالک مذکور خواهد بود.
- ۳- آیا یک نفر فرنگی یا انگلیسی در افغانستان خواهد ماند؟
- ۴- دولت انگلیس توقع دارند که کدام دشمن ایشان را دفع نمایم؟
- ۵- دولت انگلیس چگونه منافعی را وعده می دهد که به من و اعالی مملکت من
عاید دارد.
- ۶- در عوض چگونه خدمانی توقع دارند.

جواب این سوالات را باید به ملت خود بدهم و قبلاً از ملت خود معلوم نمایم که تا
چه اندازه می توانم در این کار اقدام آن وقت شرایط عهدنامه، که پذیرفتن و اجرای آن
ممکن باشد به صوابدید آنها قبول خواهم کرد و از خداوند امیدوارم که این ملت و من
روزی منفق نشد، به شما خدمت نمایم. اگر چه دولت انگلیس محتاج این خدمات نیست،
ولی باز هم احتمال دارد مواقع لازمه خواهد آید. {۴}

آن زمان که امیر عبدالرحمن خان از طریق دره پنجشیر وارد چهاربیکار شد، تقریباً
سیصد هزار نفر به او ملحق شده بودند. و او را پادشاه آینده افغانستان می دانستند؛ به مردم
وعده داده بود که به آنان خدمت کرده و با انگلیس خواهد جنگید، و همچنین به آنها گفته
بود که لزومی ندارد علیه دولت ویتانیا بجنگند، زیرا که انگلیس ها از او دعوت به عمل
آورده اند تا سلطنت کابل قبول نمایند.

قبلی از آنکه به ادامه مطلب بپردازیم لازم است نکات مهمی در باره ورود امیر
عبدالرحمن خان از بخارا به خاک افغانستان، اشاره ای داشته باشیم.

سردار عبدالرحمن خان که با اجازه حکومت روس از ناشکند حرکت کرد، از راه
شهر سرسبز بخارا در حالی که پادشاه بخارا برای گرفتن ساختن او دستوراتی هم صادر
کرده بود، وارد بدخشان داخل افغانستان گردید. اما نیل از عزیمت خود محمد سرور خان و
محمد اسحاق خان پسران امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالقدوس خان پسر سردار
سلطان محمد خان را که اخیرالذکر از کابل بعد از استیلاي انگلیس به آنها پیوسته بود، از
راه دیگر بطور خفیه به باخ اعزام کرده بود تا وزارت سریش و مربوطات آن را طرفدار او
ساخته و برخلاف حکام کابل برانگیزند.

وقتی که سردار عبدالرحمن خان به داخل خاک افغانستان آمد، حکمران بدخشان به
دست شهزاده حسن پسر میرشاه ایرادر میر جهاندار شاه بود که در فیض آباد اقامت داشت
و میر محمد عمر در رستاق، و میر بابیه بیگ در کشم و میر سلطان مراد در قطنین حکومت
داشته و سه نفر اول الذکر بدخشان را علی السویه بین خود تقسیم کرده بودند.

سردار عبدالرحمن خان که با وجود مسامتت امیر بخارا از طریق بیراهه از رود آمو گذشته مستقیماً وارد رستاق شد، و مردم را به جهاد به مقابل اجنبی تشویق کرد. شهزاده حسن حکمران فیض آباد، چون نتوانست در مقابل موصوف مقاومت کند، مجبور به ترک بدخشان شده و به سوی چترال رفت که حکمران آنجا از منسوبین وی بود، حرکت کرد. سردار عبدالرحمن خان قدرت را در دست گرفته و مردم آنجا را مطیع خود ساخت. لیکن میرسلطان والی قلعن هم با او موافقت ننموده و گفت که توان مقابله با دولت انگلیس را در خود نمی بیند، لاجرم سردار عبدالرحمن خان نامه هایی به مردم بلخ و مزار توشته و از مقصد خود برای نجات وطن از دست اجنبی به آنها اطلاع داد و از مسامتت میرسلطان مراد والی قلعن برای پیوستن به آنها وانمود کرد و همچنین به سردار محمد سرور خان، سردار محمد اسحاق خان و سردار عبدالقدوس خان که قبلاً به بلخ رسیده بودند، پیغام فرستاد تا فوراً داخل اقدام شوند، اما، کلیه اقدامات شان بی نتیجه ماند. سردار محمد سرور خان در شبرغان توسط گماشتگان جنرال غلام حیدرخان وردک که ادعای مخصوصی برای خود داشت؛ به قتل رسید. دو نفر دیگر به طرف میمنه رفته و چون در آن جا هم موفق نشدند، می خواستند به هرات بروند که سردار عبدالرحمن خان به ایشان امر مراجعت داد.

در این ضمن بود که مکتوب لیل گرفتن مامور سیاسی انگلیس

کابل به دست بابو جان ملازم «شاه بیو» همشیره سردار عبدالرحمن خان که خانم سردار محمد عزیز خان بن امیر محمد اعظم خان و در کابل اقامت داشتند، به سردار موصوف رسید که در مکتوب مذکور از مقصد آمدن او به بدخشان استفسار کرده بود. این زمانی بود که انگلیس ها به هر ترفندی که بود مجاهدین را از شهر کابل به بیرون راندند و در صدد این بود تا هر شخصی را که ملت افغان به پادشاهی خود می پذیرند، پیدا کنند؛ تا سلطنت را به او تحویل داده و خود کشور را تخلیه کنند و برای این کار ظاهراً دو نفر موجود بود یکی سردار محمد ایوب خان فرزند امیر شیر علی خان که بر او نسبت به مخالفتش با خود و روابطش با ایران اعتماد نداشتند و دیگر سردار عبدالرحمن خان که بر او نسبت به اقامت طولانی اش در تاشکند بدگمان بودند.

ولی در عین زمان چون اطلاع گرفته بودند که سردار عبدالرحمن خان به اجازه و اشاره روس داخل افغانستان شمالی شده است {۴} فکر خود را یکطرفه نموده و فیصله کردند تا در عین زمان فرستاده روس را طرفدار خود ساخته و چون لائق ترین و مستحق ترین شخص برای سلطنت بود، بجای اینکه چنین شخصی به هواخواهی روس حکمران شمال افغانستان شده و با به مخالفت انگلیس برای گرفتن تخت کابل داخل اقدامات گردد، خود شان او را دعوت به اشغال سلطنت بدهند و به این ترتیب یک رول سیاسی خیلی مفید و ماهرانه را صورت انجام بخشیده نقشه روسی را باطل و مرام خویش را حاصل دارند. {۵} و از طرفی اشغال طولانی افغانستان، تلفات نیروهای انگلیس، انتقادات احزاب مخالف و انعکاس وقایع افغانستان در جراید آن کشور؛ حکومت انگلیس را به این تصمیم واداشت حتی در صورتی که شخص مناسبی برای اشغال تخت کابل - در عین حال مورد قبول مردم افغانستان باشد - پیدا نکنند. کابل را تخلیه کنند و قندهار و هرات را از افغانستان مجزا و تحت شرایط جداگانه؛ یعنی قندهار را تحت اداره یک سردار محلی مربوط هند و هرات را در بدو امتیازاتی به ایران تسلیم نمایند. و برای انجام این مقاصد لیل گرفتن سرکرده حکومت پنجاب جهت مفاهمه با سران ملی به کابل و کلنل «ست جان» به قندهار اعزام گردیده و در مورد هرات مذاکره توسط سفیر انگلیس در طهران با دولت ایران آغاز یافت بود. {۶}

و اما سردار عبدالرحمن خان با این جواب نامه خوش توجه انگلیس ها را به سر خود جلب نمود و در عین زمان اقدامات خود را در جهت تسخیر مزارشریف و تصرف صورت داد. برای تسخیر کابل سعی جدی به خرج داد. جواب نامه اش خطاب به انگلیس ها به شرح ذیل بود: «که مقصد او استرداد مملکت اجدای اش می باشد و اگر انگلیس سر دوستی دارد باید وساطت زنانه را صرف نظر کرده، و توسط نمایندگانش رشته اتحاد را قائم سازد.» {۷}

در خلال همین رویداد ها در ماه می ۱۸۸۰، جنرال ستوارت که در مریخ می کابل از قندهار به عزم کابل حرکت کرده بود، در طول راه مورد حمله مجاهدین قرار گرفت و تلفات سنگینی را متحمل شده بود؛ خصوصاً در مناطق نائی و ارزوشالیه عربده علی خیل، ترک، اندر، سلیمان خیل و وزیر بر قسوی او هجوم آورده و سرانجام - حالت فلاکت باری خود را به کابل رسانده و بنابه دستور حکومت هند تمام اسیران را از قندهار

رایبریس تسلیم گشت. و چنانچه قبلاً



گفته شد
که به
تاریخ ۴
جمادلی
الثانی
۱۲۷۹ هـ
ق/ماه مه

۱۸۸۰. نامه های متعددی به کابل و غزنی فرستاد که مدتی خسوف را ممانعت مبارزه علیه نیروهای اشغالگر انگلیس بوده، بدین وسیله اعلام داشت. و اما وقتی انگلیس ها به امیر عبدالرحمن خان سوظن پیدا می کنند. که در غن آباد در یک مجلس عام گفته بود: اگر انگلیس ها او را برای اشغال تخت افغانستان به کابل بفرستند، او را اوتر باید حدود مملکت و قضیه قندهار و چگونگی نماینده ای را که در افغانستان تعیین خواهند کرد واضح سازند. (۸) و همچنان نامه هایی که سردار عبدالرحمن خان به خوانین کوهستان نوشته بود بدست انگلیس ها افتاد که مردم را به جهاد علیه کفار متجاوز دعوت کرده بود و این جا بود که مأموران انگلیس نسبت به او مشکوک شده و به این فکر افتادند تا هر طور شده او را وادار سازند که موقف خود را در قبال پیشنهاد انگلیس بلافاصله روشن سازد. چنانچه گرفتن جنرال سنوارت در کابل به این فیصله رسیده بودند که برای سردار عبدالرحمن خان یک اولتیماتوم پنج روزه ارسال نمایند و عقیده داشتند که سردار عبدالرحمن خان به نقشه روسها کار می کند و بنابراین قبایل اعتماد

نیست. اما حکومت انگلستان به سردار عبدالرحمن خان التیماتوم نداد، بلکه به جواب سرم تری اکتفا نمود و هیئتی را مرکب از رساله دار محمد افضل خان سدوزایی، خان بهادر محمد ابراهیم خان و سردار شیر محمد خان با مکتوبی در ۳ ماه می ۱۸۸۰، برای پذیرش امیر عبدالرحمن خان به حیث «امیر» کابل به قندرز اعزام کرد. هیئت به ۱۶ ماه می به خان آباد رسیده و از آن به خوبی استقبال شد. در نامه مذکور به سردار عبدالرحمن خان اطمینان داده شده بود که وی به موافقت انگلیس به حیث امیر کابل شناخته شده و در اسرع وقت نیروهای انگلیس خاک افغانستان را تخلیه خواهد نمود.

امیر از گرفتن مکتوب مذکور و طی مذاکراتی به نمایندگان انگلیس به تیرا دولت بریتانیا پی برده و دریانت که هدف انگلیس تجزیه افغانستان می باشد، بنابراین از فرستادن جواب مفصل خودداری نمود و صرف همین قدر وانمود کرد که بدون مشوره قوم در چنین مسایل خطیر تصمیم گرفته نمی تواند، خودش عقرب به کابل رفته و آن را معلوم خواهد کرد. (۹) چنین پاسخی از جانب امیر عبدالرحمن خان و براساس گزارشات نمایندگان انگلیس به گرفتن مستورات را در کابل و نایب السطنت هند را در کلکته متوحش ساخته و آن را به حیث خدعه تلقی کردند و به فکر کاندیدای دیگر منجمله امیر محمد یعقوب خان و شهزاده محمد موسی خان (تا زمان بلوغ) افتادند.

ام مشاورین نایب السلطنه هند که این موضوع به آنها محول گردید، مطالبات سردار عبدالرحمن خان را خصوصاً در عهد سرحدات افغانستان که سردار موسوفت سدود قلمرو جد خود امیر دوست محمد خان را مطالبه کرده بود، بی اهمیت دانسته مشوره دادند که چون در ابتدا سلطنت امیر دوست محمد خان تنها به ولایت کابل، جلال آباد و صفحات شمال افغانستان محدود بود و قندهار بدست برادرانش و هرات زیر اداره شهزادگان سدوزایی قرار داشت. اگر قلمرو ادعای امیر در باره حدود فلسرو جلدتر قبول شود در آینده کدام مشکلات حقوقی پیش نخواهد آمد. بنابراین لارڈ لیتن به گرفتن در کابل هدایت، او را تا مدت حدود افغانستان به امیر جواب مساعد پدید.



سر دود سید جی

رمانی که در (آجوب) گرفتن این مکتوب را به جانب قندوز فرستاد که سردار عبدالرحمن خان به طرف کابل حرکت کرده بود. این بود که انگلیس ها بدون اتلاف وقت قبل از این که به کابل برسند - با رسیدن سردار به کوهستان - تصمیم به شناسایی سردار عبدالرحمن خان به حیث پادشاه افغانستان گرفته شد، بلکه سه قسوف ادعای او در سرحد نندهار و هرات نیز موافقت به عمل آورده و در مورد سایر مطالبات امیر به نمایندگان انگلیس صلاحیت دادند.

به هر حال سردار عبدالرحمن خان که به تاریخ ۹ جون از خان آباد حرکت کرده بود پس از توقف چند روز در «آقانیپه» به تاریخ ۱۰ جولای با ده هزار نفر از راه سالنگ به طرف حرکت نموده و بدون کدام مانع در ۲۱ جولای واره چاریکسار شد و در طول راه مجاهدین به او پیوستند.

جنگ میوند

زمانی که در مارس ۱۸۸۰، خبر ورود سردار عبدالرحمن خان در تخارستان و اعلان جهاد او به مقابل انگلیس ها به هرات رسید، قشون هرات فعالیت خود را از سر گرفت. سردار محمد ایوب خان کتباً سردار عبدالرحمن خان را به اتحاد میامی و نظامی دعوت نمود تا نیروهای دشمن را از دوجناح در هم بکوبند. دو ماه بعد، جواب رد سردار عبدالرحمن خان به هرات رسید. مردم و سپاه هرات از این امر برآشفته و در صدد برآمدند تا در تنهایی این وظیفه ملی را انجام دهند. سردار محمد ایوب خان که از اتحاد سردار شیر علی خان در قندهار با انگلیسها مطلع بود و همچنین از رفتار سردار عبدالرحمن خان با انگلیس ها به شک افتاده بود و بازهم در انتظار مساند و جنرال فقیر احمد خان را موظف ساخت تا سپاه را آرام نگهدارد و سپاه هرات از این امر به خشم آمده و قیام نمود و جنرال مذکور را به قتل رساند و بیرق جهاد را برافراشته.

حفیظ الله خان نایب سالار، رهبری سپاه را در دست گرفته و اعلام جهاد نمود. سردار محمد ایوب خان منشوری به عنوان جنرال فیض محمد خان قوماندان سپاه میمند فرستاد و او را برای حفظ نظم هرات به خواست و هم به سپاه هرات وعده داد که به زودی به استقامت قندهار حرکت خواهد کرد. و همان بود که در جون ۱۸۸۰ با دوازده هزار سپاه سواره و پیاده ۳۲ ثوب از شهر هرات خارج شد، در حالی که هزاران او را مشایعت می نمودند. هنوز

یک منزل از شهر هرات دور نشده بودند که اطلاع حاصل کردند جنرال فیض محمد خان با قشون میمند داخل شهر هرات شده است. سپاه هرات به تصور این که جنرال مذکور مانع شان خواهد از راه برگشته و در شهر هرات قشون وی در هم کوبیدند. چنانچه جنرال فیض محمد خان در میدان جنگ ناپدید شد. (۱۰) سردار محمد ایوب خان با سپاه هرات از راه قراء و گرشک به استقامت قندهار به حرکت خود ادامه داده و در تاریخ ۲۰ جولای به نزدیک میدان رسیدند.

درست این زمانی بود که نیروهایی از قندهار به رهبری دونالد ستوارت به سوی کابل حرکت کرده بود و دست کوچکی تحت فرماندهی جنرال پریمروز در آنجا باقی مانده بود. در خود قندهار نیز اوضاع معشوش بود و هر چند قیام عمومی مثل کابل رخ نداد اما عملیات تروریستی افرادی ناشی از انگیزه احساسات مذهبی و نفرت از اجنبی رو به افزایش می رفت. در ماه قبل (ماه می)، سردار شیر علی خان طی مراسمی از طرف انگلیسها به عنوان والی تعیین گردیده و شمشیر ولایت به دست کتل سنت جان نماینده انگلیس به کمر او بسته شده بود. در همان مجلس والی تأیید اعلان کرده بود: «امیدوار است بزودی فرصتی بدست آورد تا شمشیر مذکور را در راه خدمت به دولت بریتانیه از تیام بکشد»

با نزدیک شدن قوای سردار محمد ایوب خان به قندهار این فرصت برای او میسر شد، اما دستجات لشکری که او در خدمت به دولت بریتانیا مسلح ساخته بود، در اولین برخورد در کنار رود هلمند که در آن سردار عبدالله خان پسر سلطان احمد خان سرکار پیش قراول لشکر هرات به قتل رسید به نیروی محمد ایوب خان پیوستند و شمشیر سردار شیر علی خان که اصلاً در جنگ شرکت نکرده بود، در نیام باقی ماند! قوای انگلیس مرکب از یک پریگاد که به رهبری جنرال بروز به تعقیب نیروی والی از قندهار خارج شده بود، با شنیدن خبر پیوستن نیروی والی به مجاهدین، به سوی هلمند حرکت کرد و در نزدیکی قریه میوند با سواره نظام قوای محمد ایوب خان که در تحت فرمان شاه آقاسی خوشدل خان قرار داشت برخورد نمود.

جنگ میوند در ۲۷ جولای یعنی در گرمای طاقت فرسای تابستان بین قوای اصلی جنرال بروز و نیروی سردار محمد ایوب خان اتفاق افتاد، در مرحله اول توپخانه دو طرف بر یکدیگر گلوله باری نمودند، چون قوای افغان از برکت مساعی امیر شیر علی خان به توپخانه عصری مجهیز بود. انگلیسها نتوانستند بر حسب معمول با استفاده از برتری آتش در صفوف افغانی رخنه نمایند در حوالی ظهر پیاده نظام افغانی به حمله آغاز نمود. هر چند این حمله از طرف انگلیسها دفع شد اما به ساعت ۲ بعد از ظهر افغان ها باز حمله بردند. این بار قوای پیاده انگلیس عقب رفتند، جنرال بوروز سعی کرد که توسط حمله سواره نظام جلو افغان ها را بگیرد، اما سواران او نتوانستند این وظیفه را اجرا کنند و شکست عمومی قوای انگلیس آغاز گشت. هر قطعه به سمتی متواری شده و تا محلی امن پیدا کنند، یکمده که در یاهی سنگر گرفته بودند. از طرف مجاهدین محاصره شده تا آخر به قتل رسیدند. بقیه به هر طرف پراکنده شده، بعضی اسیر گردیده و برخی به فرار خود را از معرکه نجات داده و در تاریکی شب به قندهار رسیدند. (۱۱) مورخین انگلیسی، تعداد قوای جنرال بوروز را دوهزار و پنجصد نفر تخمین کرده اند. در مورد تلفات جنگ دوم، تعداد کشته

۲۵ نفر انگلیس آن، هم با لباس افغانی خود را از بیراهه به شهر قندهار برساند و خبر تاییدی سپاه انگلیس را به جنرال پرایمروز برساند.

در این جنگ بود که ملالی، دوستیزه جوانی که در میدان جنگ میبوند بیرق سپاه ملی را به عوض بیرقدار کشته شده به دوش گرفت و این بیت از زبان او در میدان جنگ در افغانستان طنین انداز شد:

خال به یارانه وینو کشیدم
چه تنگی باغ کسی گل گلاب و شمرینه
که به صوند کسی شهید نه شری
خدای بیروالیه بی تنگی نه دی ساتنه

ما وقتی سردار محمد ایوب خان مشغول تدفین کشته شدگان افغانی و انگلیس بود، ده روز بهری شده بود. در طی این مدت جنرال پرایمروز فرماندهان قشون انگلیس قندهار توانست خود را برای دفاع از شهر قندهار آماده کند. سردار محمد ایوب خان شهر قندهار را محاصره نمود، جنگ، حصار شروع شد. قوای ملی تلفاتی را داد، باز هم فشار را تشدید نموده تا جایی که سقوط شهر قریب الوقوع بود. حکومت انگلیس که از شکست قوای خود در میبوند ناخبر شد، بود. و همچنین تلگرافی در ۲۹ جولای از سلمه به کابل تلگراف کرده بود، جنرال متواتر دستپاچه شده به جنرال رایتس دستور داد که با سباهی از کابل به قندهار بشنابد و محاصره قندهار را در هم بشکند. (۱۳)

و نوای انگلیس که خود را در مقابل نیروهای سردار عبدالرحمن خان عاجز دید، به نرفندی دیگر متوسل گردید و آن این بود که جنرال پرایمروز، مادر کلان سردار شیر علی خان (مادر سردار مهردل خان) را «مادر خوانده بود، او را نزد سردار محمد ایوب خان جهت شفاعت فرستاده تا چهل روز مهلت دهد تا نیروهای انگلیس شهر را به وی تسلیم داده و عازم هندوستان شوند، گرچه افسران هرات مخالفت کردند ولی محمد ایوب خان این شفاعت را پذیرفت. بی خبر از این که سپاه رایتس در هشتم اگست از کابل حرکت کرده بود. و با عجله و بدون کدام درگیری به طرف قندهار در حرکت بود، چون فرمان عبدالرحمن خان را با محافظ او (سردار محمد ایوب خان پسر سردار شمس الدین خان) به همراه داشت. و سردار مذکور در طول راه مردم را از پادشاهی امیر عبدالرحمن خان و نروج نیروهای انگلیس را از افغانستان به اطلاع آنها می رساند. تا اینکه رایتس شبانه وارد شهر قندهار شد و فردای آن یعنی ۲۸ اگست به قشون سردار محمد ایوب خان حمله نمود و این جنگ ناگهانی باعث شکست سردار محمد ایوب خان گردیده و مجبور به بازگشت به هرات گردید. و انگلیس ها قندهار را تسخیر کرده و به نمایندند سردار عبدالرحمن خان، یعنی سردار شمس الدین خان تحویل دادند.

دوران سلطنت امیر عبدالرحمن خان ۱۸۸۰ - ۱۹۰۱

گرچه در ابتدا انگلیسها فکر می کردند که امیر عبدالرحمن خان از طریق جلال آباد وارد افغانستان خواهد شد و همان بود که چهار دسته از سربازان خود را به فرماندهی

شدگان و اسرای اردوی انگلیس را ۱۳۰۰ نفر و تعداد مجروحین را ۱۷۵ نفر شمرده اند. (۱۴)

پس از جنگ میبوند، جنرال پرایمروز که عمره اش هم در جنگ مجروح شده بود، با بقیه نیروهایش در قندهار به پرایمروز پیوست و به اتفاق هم شهر را برای قلعه بندی آماده کردند. سردار محمد ایوب خان با هوای خود فردای جنگ میبوند به طرف قندهار حرکت کرده و شهر را به محاصره کشید. و اما غبار چنین می نویسد:

«در طلوعه پامداد تا چاشت

پنجصد نفر کشته و ۸۵۰ نفر زخمی، از سپاه ملی در میدان جنگ افتاده بود و عده ای از افسران، دلیر چون عبداللہ و خان غند مشر هراتی، محمد حیدر خان کمیدان قندهاری، محمد زمان خان یارکزیایی و بچه قادر خان و غیره کشته شدند. حقیقت الله خان تاپ مالا که او را چنین دید، فی الفور دستور «پروت» داد و همه روی زمین دراز کشیدند. آنگاه چهار هزار سواره منظم و غیر منظم هراتی که بدور سردار محمد ایوب خان حلق زده بودند، از سب استقامت پشاکتند و از نظر ها دور شدند. و سرانجام نیروهای انگلیس محاصره کشیدند و نیروهای انگلیس چاره ای جز مقاومت نداشتند تا جایی که جنگ تن به تن رخ داد. فقط شصت نفر توانستند خود را تا محوطه باغچه ای دور از میدان جنگ برسانند. که در پشت دیوار ها سنگر بگیرند. مگر ساجدین افغان دست از تعقیب آنها برنداشته و تا آخرین نفر شان را کشتند. سردار شیر علی خان فقط توانست با

جستار (راس) به طرف لنگمان فرستادند، تا جلو سردار عبدالرحمن خان را بگیرند و همین که با خبر شدند سردار عبدالرحمن خان به چاریکار رسیده است، با درک این واقعیت که وی یزودی قیادت مردم را به عهده گرفته و با نیروهای انگلیسی خواهد جنگید انگلیس ها فی الفور دست به کار شده و نامه ای را به امضای «گریفن» و جنرال واتلند ستوارت به چاریکار برای سردار فرستادند که متن آن چنین بود: ما را هوای آن در سر است که نامه اعلان امارت شما را اشتها بکنیم شخصی را بفرستید که در کابل موقع اعلان سلطنت شما حاضر باشد. {۱۴} سردار عبدالرحمن خان که انتهای مجبوریات انگلیسیها و نسلی شان را مثل سال ۱۸۴۱، مشاهده کرد، کاکای خود سردار محمد یوسف خان، قاضی عبدالرحمن خان، جنرال کنان خان و بعضی دیگر از اشخاص {۱۵} را به کابل فرستاد تا در مراسم مذکور اشتراک کنند و آنها در [کارنده] مورد استقبال گرم انگلیسیها قرار گرفته و آنها را به شهر رساندند. و در ۲۲ جولای در چهاونی «شیرپور» در مجلسی که برگزار شده بود که در آن مجلس جنرال رابرتس و جنرال ستوارت سخنرانی کرده و گریفن سخنان شان را ترجمه می کرد و پس از آن سردار محمد یوسف خان - بنابه هدایت سردار عبدالرحمن خان - به پا خاسته لفظی ایراد نمود، که مفاد آن قرار ذیل بود:

«اگر چه تمام ملت رشته اطاعت سردار عبدالرحمن خان را به گردن افکنده و دیگری را در این امر او متنی نیست اما باز هم از دولت بریتانیا که سلطنت او را برسمیت شناخته است تشکر می نمایم.» و قابل ذکر است که یک روز قبل از آن یعنی در روز ۲۱ جولای ۱۸۸۰ سردار عبدالرحمن خان با زیرکسی خاص اعلام پادشاهی نمود. سردار عبدالرحمن خان چنین می نویسد:

«در ماه شعبان سال ۱۲۹۷ هـ ق / ۲۱ جولای ۱۸۸۰، تمام سردار ها و سرکرده های طوایف افغانستان که حاضر بودند، در چاریکار مرا به پادشاهی افغانستان پذیرفتند و اسم مرا داخل خطبه نمودند و مردم مشعوف بودند که خداوند مملکت آنها را به دست حکمران اسلامی خود شان داده است.» {۱۶} همچنین امیر عبدالرحمن خان از نطق گریفن در مجلس یاد شده، در جهت به رسمیت شناخته امارت خویش چنین یاد می کند:

«وضع امورات حالت سردار عبدالرحمن خان را به جایی رسانیده است که مطابق میل و خواست دولت انگلیس مشعوف هستند که اعلان نمایند سردار عبدالرحمن خان تسویه امیر معظم مرحوم امیر دوست محمد خان را به امارت افغانستان می شناسیم و این فقره به جهت دولت انگلیس اسباب خوشنودی است که طوایف و سرکرده های آنها شخص مبتازی را از خانواده بازگزیایی که مرد شجاع معروف و مجرب و عاقلی می باشد انتخاب نموده است. خیالات امیر معظم له نسبت به دولت انگلیس به انتها درجه دوستی است و زمانی که حکومتش ظاهر دارد این خیالات در قلبش زنده است امداد دولت انگلیس به او خواهد رسید و بهترین وضع که دوستی خود را نسبت به دولت انگلیس ثابت نماید این خواهد بود که با رعایای خودش که به ما خدمت نموده اند به طور رأفت سلوک نماید.» {۱۷}

دوست این زمانی است که در همین ماه جولای (۲۱ جولای) جنگ میوند {۱۸} رخ داد که در نتیجه آن نیروهای انگلیس شکست سختی از قوای افغانی به سرکردگی محمد ایوب خان خوردند که جریان آن در صفحات قبل ذکر شد و این امر باعث شد، قندهار و هرات از تجزیه شدن دور بماند و انگلیس ها دست به دامن امیر عبدالرحمن خان شوند و سلطنت او را به رسمیت بشناسند و در نتیجه سردونالد استوارت و گریفن در اوایل رمضان ۱۲۹۷/۱۰ اگست، از شیرپور عازم پشاور گردیدند. و سردار محمد یوسف خان موظف بود تا مرز آنها را بدرقه کند. و این بود که جنگ دوم افغان و انگلیس بعد از یکسال و نه ماه پایان یافت.

در شرایطی امیر عبدالرحمن خان به سلطنت رسید که در نتیجه دولتشکر کشی انگلیس به خاک افغانستان دستگاه اداری و تشکیلات نظامی از بین رفته بود، صنعت و پیشه وری از بین رفته بود. شهر غزنی، بالاحصار کابل در آتش سوخته و دومی ویران شده بود. زراعت و آبیاری در قندهار، چاریکار، جلال آباد رو به نابودی بود.

امیر عبدالرحمن خان در داخل کشور پروگرام دوگانه ای داشت که یکی تشکیل دولت مطلق العنان مرکزی در چوکات شرایطی فتودالی بود و دیگری رفوم های در امور اجتماعی. امیر این پروگرام خود را با جدیت در کشور تطبیق نمود و در تعبیل هیچ گونه قیود اخلاقی نداشت {۱۹}. امیر در امور مهم دولت به هیچ کس اعتماد نداشت. لذا همه



آموزش و توسعه

ب) ابزارها و امکانات آموزشی

۱. مدارس و دانشگاهها

متفکران از زمانهای گذشته توجه خود را معطوف به مسأله آموزش نموده و در باره این مهم اظهار نظر کرده اند. در اندیشه افلاطون پیرامون دولت آرمانی مربوط به مدینه فاضله اش، نکات آموزشی پیشاپیش بوسیله مسائل سیاسی و اخلاقی ناظر به بهترین شکل زندگی جمعی مطرح میشد و افلاطون آموزش را بعنوان طریقه ای برای فائق آمدن بر مشکلات موجود زندگی و به منزله عاملی برای یافتن اشکال بهتر زندگی معرفی میکند. (۱۱)

آموزش بدون امکانات، ابزارها و سازمان با سازمان هایی که آن را متحقق سازد امکان پذیر نیست، لذا در تاریخ زندگی اجتماعی انسان ما شاهد ابزارها و امکانات آموزشی بوده ایم. امروزه این مسأله گسترش چشمگیری یافته است، به گونه ای که در اکثر کشورها تلاش می شود افراد واجب التعلیم را به گونه ای تحت پوشش در آورند و آنها را برای زندگی بهتر آماده سازند. هر بعد از ابعاد توسعه را در نظر بگیریم به آموزشهای ویژه ای نیاز داریم و هر دیدی نسبت به انسان و هدف او از زندگی داشته باشیم ناگزیر باید به آموزش روی آوریم. هدف اصلی آموزش و پرورش عبارت است از اشاعه دانش چه به

صورت آموزش مهارتها و چه به صورت بهبود قوه تشخیص (۱۲). نقش آموزش و پرورش در کار آیی و بهره وری تولید را میتوان به سه عامل با سه اثر متفاوت تقسیم کرد: ۱- اثر کاری ۲- توانایی تخصصی ۳- توانایی ابداع. اثر کاری عبارتست از توانایی هایی که بر اثر آموزش و پرورش یا آموزشهای ضمن خدمت در نیروی کار به وجود می آید. این تواناییها باعث می شود نیروی کار بتواند وظایف محوله را سریعتر و با کیفیت بهتر انجام دهد. بدین ترتیب آموزش و پرورش هم در مهارت بدی و هم در مهارت فکری موثر میباشد. نیروی کسار می آموزد که چگونه با دستان خود یا با فکر خود کار محوله را با کارآیی بیشتری انجام دهد. توانایی تخصصی عبارتست از توانایی انتخاب بهترین متغیرهای ممکن که مستلزم قوه شناخت، دانش، مهارت و همچنین قضاوت می باشد. کسب چنین تواناییها فقط از طریق آموزشهای رسمی در مراکزی نظیر مدارس و دانشگاهها میسر است. توانایی انتخاب مناسب تنها از راه تمرین در وظایف و مشاغل گوناگون حاصل می شود. توانایی تخصصی در کارآیی تولید اهمیت خاصی دارد. در رابطه با توانایی ابداع نیز باید گفت بی شک ابداع و نوآوری می تواند در افزایش بهره وری بسیار موثر باشد. شاید ارتباط بین آموزش و پرورش و قوه ابداع

آموزش و پرورش و دانشگاهها برای تحقق بخشیدن به اهدافی غیر از خلق ظرفیتهای تولیدی نیز به کار می روتند لیکن ارتقا سطح کارایی و قابلیت نیروی کار یکی از مهمترین و غالب آنهاست به گونه ای که امروزه تقریباً همه به رابطه سطح آموزش و پرورش و درآمد ملی اعتقاد دارند. این عقیده در اسناد تمام موسسات بین المللی و نشریات علمی ثبت و در مطبوعات عام پسند نیز منعکس شده است. (۱۷)

تعلیم و تربیت، ذخایر معنوی، علمی، ادبی، حقوقی و هنری را حفظ می کند و به جوانان می آموزد که چگونه نظامهای فکری مبتنی بر سنت و در جهت پیشبرد و ارتقای جنبه های مادی و غیر مادی نوسازی از نو شکل دهند. (۱۸)

در کشورهایی مانند ژاپن، تربیت انسان مهمترین مساله است و کسانی که در نظام آموزشی کار می کنند بسیار محترم و برخوردار از شان اجتماعی بالا هستند. همین آموزش دهندگان هستند که در واقع توسعه و زمینه های آن را فراهم می آورند. سرمایه های یک جامعه منحصر به منابع طبیعی، تکنولوژی و مالی نیست، بلکه ارزشمندترین سرمایه، انسانهای با فرهنگ، آموزش دیده و با شخصیت هستند. (۱۹)

بطور کلی آموزش مهمترین عامل توسعه است و کشورهایی که در این راستا سرمایه گذاری بیشتری کرده اند در زمینه توسعه موفقیت بیشتری داشته اند. هرمن کان معتقد است که کلید ظرفیت آموزش ممکن است بعنوان مهمترین مشکل فزاینده در توسعه جهان مطرح باشد. (۲۰)

چندان روشن نباشد لیکن تردیدی نیست که قوه تشخیص، دانش و مهارت کسب شده می تواند از طریق نظام آموزشی قدرت ابداع و خلاقیت و اعتماد به نفس را در نیروی کار ارتقا دهد. گذشته از مسائل فوق الذکر باید گفت تفید، وفاداری، مسئولیت در برابر جامعه، نظم و انضباط، کوشا و مسامی بودن، وقت شناسی، وظیفه شناسی، انگا به نفس، ناپلثت تطبیق، منتقد بودن و بالاخره بیهن دوسنی از جمله مواردی است که جامعه باید آنها را بیاموزد و طبعی است که این امر در مراکز آموزشی مسیر خواهد بود.

اموارد شیلر و ارنولد اندرسن نخست از آموزش و پرورش بعنوان اولین وسیله برای خلق انسانهای نوپا می کنند و بر نقش آموزش در تلقین حس وفاداری ملی و ایجاد مهارتها و شرایط اساسی در جهت ابداع تکنولوژیک انگشت میگذارند. (۱۳)

گنیم اسان یک سرمایه است و هر قدر به آن آموزش بدهیم در حقیقت نوعی سرمایه گذاری انجام داده ایم و تحصیل علم و دانش چه از طریق نظام آموزشی (دبستان، دبیرستان، دانشگاه و چه از طریق آموزش ضمن خدمت نمونه های از این سرمایه گذاری در زمینه انسانی به شمار می آید. تسودور شولر (۱۴) و جی بکر (۱۵) دو تن از اقتصاددانان معاصر هستند که تئوری سرمایه انسانی را از مراحل کلاسیک و ابتدایی تا صورت پیشرفته و امروزی اش ارائه کرده اند. آنها نشان داده اند که سرمایه انسانی نه تنها از طریق تراکم و انباشت آموزش و پرورش بلکه از راههای فراوان دیگری نیز به وجود می آید. اهمیت آثار غیر مادی آموزش و پرورش در سرمایه انسانی اخیراً مورد توجه بسیاری از اقتصاددانان دیگر نیز قرار گرفته است. میلتون فریدمن اثر «سرمایه مصرفی انسانی» نامیده است. بدین مفهوم که افراد با سرمایه گذاری در خود ظرفیت کسب مطلوب را در آینده افزایش میدهند. برای مثال، کسانی که خواندن و نوشتن یا توانستن یکی از آلات موسیقی را می آموزند در حقیقت میزان مطلوبیت خود را در آینده افزایش می دهند و بنا بر این آموزش و سرمایه گذاری انجام شده بیشتر و بهتر لذت خواهند برد. (۱۶) در حال حاضر از عوامل مهم کارایی بیشتر نظام تولیدی سرمایه گذاری انبوه در آموزش و پرورش می باشد و گرچه

فعالیت‌های اجتماعی مولد تر جلوگیری میکند و در بعضی موارد به جای آن که محرک توسعه ملی باشد سد راهش خواهد شد.

کوبا یا بلغارستان بیسواد ندارند اما

در زمره کشورهای عقب مانده اند، در

حالی که فرانسه براساس آمارها در

حدود دویلمیون بیسواد دارد اما از نظر

توسعه قابل مقایسه با کوبا و بسیاری از

کشورهای اروپای شرقی که هم

خود را مصروف باسواد کردن افراد از

لحاظ کمی کرده اند نیست. (۲۲)

این مساله در کشور خودمان نیز وجود دارد و امروزه ما

خواسته یا نخواست در جهت کیفیت تلاش می کنیم و از آموزش

کیفی عقب مانده ایم و این حاکی از عدم شناخت درست جایگاه

آموزش در توسعه است. از یک سو خواهان توسعه ایم و از

سوی دیگر انسانهایی تربیت می کنیم که نه تخصص مورد نیاز

دارند و نه پس از گرفتن مدرک، حاضرند به کارهای معمولی و

منطق پائین بپردازند. امروزه انرژی حدود یک میلیون جوان

کارآمد را که می توانند در بخش های کشاورزی و فنی فعالیت

داشته باشند در دانشگاهها بویژه در دانشگاههایی که کیفیت

آموزشی مطلوب ندارند هدر میدهیم. این نکته را باید جدی

بگیریم که تنها با کسب مدرک کاری از پیش نخواهند رفت و

بهر آن است که در حد نیاز به آموزشهای عالی بپردازیم و

آموزشهایی با کیفیت بالا ارائه کنیم تا انسانهای تربیت شده ما

پس از اتمام تحصیلات کارگشا و از تخصص لازم برخوردار

باشند. هند امروزه با اتیوه تحصیل کرده گان یکبار مواجه است.

در آن کشور نظام آموزش عالی در واقع آخرین پناهگاه بیکاران

تحصیل کرده است.

آموزش و ایجاد فرصتهای آموزشی و تربیتی هزینه سنگینی دارد و آنچه در کشور های در حال توسعه و عقب مانده مطرح است این است که این کشورها چگونه باید در این زمینه اقدام کنند، اولویتها چیست و آیا این کشور ها باید به شیوه کشورهای صنعتی در امر آموزش سرمایه گذاری کنند یا نه؟ در اینجا سعی خواهد شد بیشتر به نقش مدارس و دانشگاهها و اولویتهای آموزشی در کشور های جهان سوم پرداخته شود.

اکثر کشورهای جهان سوم بر این باورند یا میخواهند باشند که رمز توسعه ملی گسترش سریع فرصت های آموزشی از نظر کمی است، عرچه آموزش بیشتر، توسعه، سریعتر، پشایز این همه کشور ها خود را موظف به تامین آموزش ابتدایی همگانی در کوتاه ترین زمان ممکن می دانند. این کاری است از لحاظ میناسی بسیار حساس و از نظر اقتصادی بسیار پرهزینه. قس این اواخر تعداد کمی از سیاستمداران، قانون گذاران، اقتصاددانان یا برنامه ریزان آموزشی در داخل یا خارج کشورهای جهان سوم اجرات داشتند آشکارا موس و جنون آموزش رسمی را مورد سوال قرار دهند. (۲۱) باید دید آیا آموزش کمی اثر بخش تر بوده یا کیفی.

البته ظاهر قضیه در کشورهای

جهان سوم نشان میدهد که هدف از

آموزش بیشتر تبلیغات سیاسی است تا

پراورده کردن نیاز های توسعه، چرا که تقریباً

پس از سه دهه گسترش سریع ثبت نام و صرف میلیارد ها دلار

برای آموزش، به نظر می رسد که وضع مردم میانه حال آسیا و

افریقا و امریکای لاتین بهبود بسیار کمی یافته است. در بسیاری

از کشور های در حال توسعه این آگاهی به وجود آمده است که

گسترش آموزشهای رسمی همیشه معادل یادگیری نیست و توجه

صرف معلم و دانش آموز به کسب مدرک تحصیلی ابتدایی و

بالاخر لزوماً به بهبود کارایی دانش آموز در زمینه کار تولیدی

نیانجامد و سرمایه گذاری بسیار زیاد در آموزش رسمی بویژه

در سطوح متوسطه و عالی از بیکار گرفته شدن منابع کمیاب در

دعوتی است به فریب و لمایش با هوش بودن. اگر به آموزش و پرورش از جنبه تجارتمی نگاه کنیم مدرسه و کالج چشم اندازی غم انگیز در مقابلمان می‌گشایند. ما در آموزش تکنولوژی کهنه ای میبینیم که در هیچ یک از بخشهای اقتصادی برای لحظه ای هم قابل موافقت نیست. روشهای تدریس یادگیری زنگ زده، ناسور و قدیمی هستند. (۲۶)

به هر حال در یک جمعیتی باید گفت که دانشگاهها و مراکز آموزشی و علمی و آموزشهای دبستانی و دبیرستانی مهمترین لازمه توسعه اند ولی آنچه باید مورد توجه قرار گیرد پیروانی این آموزنها و کیفیت و تناسب این آموزشها با نیازهای واقعی جامعه است. آموزش اگر چه امری منطقی است ولی نتایج و اثرات آن می‌تواند در راستای اهداف مادی توسعه اقتصادی قرار گیرد و چون توسعه کل جامعه را تحت الشعاع قرار می‌دهد، همه تخصصها اهم از تجربی و انسانی در جهت بشرد اهداف موضوعت پیدا می‌کنند. در حوامر که مراکز آموزشی پژوهشی زنده هستند و با جامعه ارتباط دو طرف دارند در آنها پدیده توسعه جدی بوده و حرکت و سوآوری و ابداع از وضع موجود به سوی وضع مطلوب چه از نظر تئوری یا عملی در حرکت می‌باشد و در این شرایط است که چشم اندازی روشن وجود خواهد داشت و می‌توان به آینده امیدوار بود.

۲- آموزشهای ضمن خدمت

بعد از آموزشهای رسمی که معمولاً توسط مدارس و دانشگاهها انجام می‌گیرد، آموزشهای ضمن خدمت دارای اهمیت زیادی است و در اشاعه دانش و مهارت سهم بسزایی دارد. کارآموز آنچه را در کلاسهای آموزش رسمی آموخته است در میدان عمل می‌آزماید و تجارب زیادی کسب می‌کند و به نقصان و تراسایی آموزشهای رسمی پی برسد و آن را کامل میکند. در حالی که در نظام آموزش مدرسه ای روی قوه شناخت و تحلیل علمی تاکید بیشتری میشود. در آموزشهای ضمن خدمت کسب مهارت از اهمیت ویژه برخوردار است. تطبیق تئوری و عمل در مرحله خدمت امکان پذیر است.

آموزشهای ضمن خدمت را میتوان در دو قسمت آموزشهای عمومی و تخصصی مورد بحث و بررسی قرار داد. آموزشهای عمومی یک نوع سرمایه گذاری در ظرفیت نیروی کار

این افراد چون نمی‌توانند تا زمان بازتستنگی دانشجو باقی بمانند مجبورند از دزون دانشگاه قدم به دنیای تنگ بازار کار گذارند. (۲۳)

جولیوس نیرره رئیس جمهور نائزاتیامی گوید: در یک جامعه در سال توسعه، دانشگاه باید تاکید خود را بر موضوعات بسیار لحظه ای و فوری که جامعه با آن روبروست قرار دهد. به علاوه دانشگاه در مقابل مردم و هدفهای انسانی آنها متعهد است. ما در جوامع فقیر، فقط میتوانیم هزینه های دانشگاهی را از هر نوع که به توسعه واقعی مردم کمک کند توجه کنیم. نقش دانشگاه در یک کشور در حال توسعه، همگامی با نیازهای واقعی کشور است. (۲۴) این گفته نشان دهنده میزان توجهات کشورهای جهان سومی از دانشگاههاست. آنها دانشگاههایی که توان برآورده کردن این نیازها را ندارند. دانشگاههای جهان سوم به نظر تمام کارشناسان آگاه به همان اندازه با نیازهای توسعه پیگانه اند که موسسات آموزشی در سطوح پایین. دانشگاههای جهان سومی تقلیدی از دانشگاههای غرب می‌باشند، بی بهره از سنت نیرومند و طولانی آنها. از طرفی این سوال مطرح نشده که آیا نظامی که در کشور های پیشرفته پاسخگوی نیازهای جامعه است در کشورهای در حال توسعه و توسعه نیافته نیز پاسخگو خواهد بود یا نه. البته اخیراً این بیسبی تا حدودی پیدا شده و بسیاری از دانشگاههای جهان سوم در باره وظیفه خود و نقشی که در توسعه این جوامع می‌توانند برعهده داشته باشند در پی تجدید نظر جدی در برنامه های خود می‌باشند ولی موفقیت متوز در همه ای از اینها قمرز دارد. (۲۵) تحول نظام آموزشی در کشور های در حال توسعه باید با پای ای، رشد ای و متناسب با نیازهای ماعلی این کشور ما باشد و ابزارها و شیوه ها بکلی دگرگون گردد چرا که روشهای امروزی مشکلی را حل نخواهد کرد. دبیر کل یونسکو وضع کشور های در حال توسعه و توسعه نیافته را بخوبی بیان می‌کند. او معتقد است در این کشورها روشهای یادگیری تحول نیافته است. روش تکراری درس حاضر کردن فقط برای امتحان پس دادن است. نظام مبتنی بر امتحان راهی برای ارزشیابی شخصیت و توان فکری دانش آموز و اندیشه و استدلال وی نیست بلکه

بعنی بسیار گسترده است و پرداختن به آن نیازمند کاری جدی خواهد بود.

۳- رسانه ها و مطبوعات

گسترش چشمگیر رسانه ها و مطبوعات از پدیده های قرن بیستم است. این بحث بیشتر در بعد توسعه سیاسی و فرهنگی قابل توجه است. اگر چه در مورد بخشهای تخصصی هم میتوان گفت رشته هایی تخصصی که عموماً جنبه حرفه ای دارند نیز از رسانه های مربوط به خود بهره فراوان می برند و امروزه در تمام کشور ها گروههای فنی - تخصصی از چندین نشریه علمی ویژه خود استفاده می کنند و در حقیقت این رسانه ها افراد را با جدیدترین روشهای کاربردی و تازه ترین اختراعات علمی آشنا می سازند و این مسئله به یک مقطع خاص مربوط نمی شود و در مراکز علمی و صنعتی و در تمامی جامعه به چشم می خورد. اما اهمیت بیشتر رسانه ها و مطبوعات در افزایش آگاهیهای عمومی متعین میگردد. بعضی از متخصصان معتقدند که این رسانه ها نقش مهمی در دگرگون کردن فرهنگ سنتی و ایجاد انسان نو دارند. اپتیل پول که در زمینه ارتباطات از صاحب نظران است، توسعه وسایل ارتباط توده ای، از جمله تلفن، رادیو، تلویزیون و سینما در مناطق روستایی را عامل مهمی در ترویج وجه نظرهای نو می داند. به نظر وی انتشار اندیشه های نو از طریق وسایل ارتباط توده ای تسهیل می گردد، زیرا وسایل ارتباط توده ای از چیزهای مطلوب سریعتر از آن که بتوان خود آن چیزها را تولید کرد خبر میدهند. (۲۸)

رسانه ها امروزه از قدرت زیادی برخوردارند به گونه ای که می توانند فرهنگ را دگرگون کنند و خواسته های تازه ای را جایگزین تقاضاهای گذشته نمایند. رسانه های جدید، انحصارات پیشین را به زیر می کشند و با برقراری انحصارات تازه، سرچشمه های قدرت و نفوذ را از یک گروه اجتماعی به گروه دیگر منتقل می کنند. این درست همان چیزی است که ۵۰۰ سال پیش هنگامی که الفبا جایگزین خط هیروگلیف شد روی داد. رسانه های جدید نه فقط مراکز قدرت تازه ای برپا می کنند بلکه شیوه های فکری و ارتباطی جدیدی به وجود می آورند و آفریننده درک و برداشتهای نو و ویژه ای در همه زمینه های

میباشد تا آن را برای کارهای عمومی تربیت کند. این نوع آموزش نه تنها در مومنه آموزش دهنده بلکه در سایر موسسات نیز قابل استفاده است و افرادی که چنین آموزشهایی دیده اند برای انجام یک رشته کارهای اساسی و کلیدی در موسسات تولیدی آمادگی لازم به دست می آورند. چنین آموزشهایی طبیعتاً قدرت کسب درآمد نیروی کار را ارتقا می بخشد. آموزش تخصصی نیز نوعی سرمایه گذاری در نیروی کار است تا مشاغل و حرفه های تخصصی را یاد بگیرد و در شغل خاصی که برای آن آموزش دیده باقی بماند. حسن آموزشهای ضمن خدمت آن است که کارآموز در مراحل تولید واقعی شرکت می جوید و آموزش از طریق مشاهده مستقیم انجام می پذیرد. کارآموز بدون مشارکت در کار و قبل از احراز قابلیتها و مهارتهای لازم به کار گماشته نمی شود. آموزش تنها در دبستان، دبیرستان و دانشگاه نیست بلکه هر نوع آموزش و یادگیری به صورت رسمی یا غیر رسمی در داخل و خارج این محلهای را نیز شامل می شود. (۲۷)

حال این پرسش مطرح می شود که چگونه این آموزشها موجب ارتقا کیفیت نیروی کار و سبب خلاقیت نیروی انسانی می شود و در نهایت چنین سرمایه ای چه آثاری بر پیکره تولید خواهد داشت؟

در بحث توسعه به مفهوم گسترده آن، نیروی کار در کارگاهها، کارخانه ها و در یک کلام ضمن انجام کار آموخته های خود را می آزماید و ضمن این که کار را انجام می دهد خلاقیتها و تواناییهای خود را نیز ارتقا می بخشد و این افزایش تجربه باعث می شود که نیروی کار در وقت کمتر بازده بیشتری ارائه کند. از طرف دیگر در محل کار نوعی آگاهیهای طبقاتی نیز حاصل میشود که در بحث جامعه پذیری سیاسی و مشارکت سیاسی قابل پیگیری است. در محیط های کاری است که افراد به سرنوشت خود بیشتر می اندیشند و ضمن انجام کار، خواسته هایی نیز در برابر سیستم سیاسی مطرح می کنند. برخورد جمعی نیروی کار با یکدیگر این آگاهی را افزون میکند و در نهایت منجر به ایجاد گروههای فشار، سندیکاها و... میگردد. پس آموزشهای ضمن خدمت تنها در آموزشهای فنی و تخصصی خلاصه نمیشود بلکه آگاهی های طبقاتی نیز بدنبال دارد و این

زندگی، از جمله سیاست هستند. ملک لوهان، استاد دانشگاه تورنتو و فیلسوف کانادایی می گوید:

شما کتاب می خوانید، من
به رادیو گوش میدهم. او
تلویزیون تماشا میکند، این
رسانه است که ما را تغییر
میدهد، این رسانه است که بر ما
حکومت میکند. {۲۹} ملک
لوهان در رابطه با نقش رسانه ها
بر این باور است که نیکسون
اگر مناظره رادیویی با کندی
داشت او را شکست میداد چرا
که رادیو رسانه ای است «گرم»
و تلویزیون «سرد».

تلویزیون کندی جوان، پویا و خوش بیان را که در سخنانش شکل بر محتوا میچید؛ میپذیرد و رادیو نیکسون را با چهره ای نه چندان دلچسپ، منور و با بیانی که در آن تجربه ها و عمق معانی جایی برای ظاهر نمی گذارد. او می گوید: «بیشتر از برکت رادیو پیشوا شد. اگر تلویزیون در آن دوران در کار بود، تصویر آن مرد تاثیر سخنانش را از بین می برد. پس من معتقد بودم کسانی که بیشترین و ژرف ترین آثار و روحیات سیاسی معاصر

ایالات متحده گذاشته اند نه نظریه پردازان بوده اند نه دانشجویان معرهن و طرفدار مارکس» انقلابیونی که هشت سیاست را تغییر داده اند رؤسای محافظه کار شبکه های بزرگ تلویزیونی بوده اند. {۳۰} از همین جا روشن خواهد شد که جایگاه رسانه ها و مطبوعات در آموزشهای عمومی و تخصصی که در بحث قبل «آموزشهای ضمن خدمت» به آن اشاره گردید در چه مرتبه ای قرار دارد. امروزه این رسانه ها هستند که مسیر زندگی و حرکت آن را تغییر میدهند، آموزشهای مؤثره نظیر را جایگزین میکنند و فرهنگ سنتی را دگرگون می سازند. یکی از مباحث اصلی در توسعه بحث رقابت است و رسانه ها در این مسئله انرژی فوق العاده دارند چرا که با ارائه الگوهای جدید و دستاورد های کشور های دیگر، انگیزش و حرکت به وجود می آورند. و بر این زوایا تأکید میبخشند. نقش رسانه ها بویژه رادیو و تلویزیون در افزایش آگاهیها و آموزشهای مختلف روشن است و این در رسانه بویژه در کشور های در حال توسعه و کمتر توسعه یافته از راهبیت بیشتری نسبت به رسانه های نوشتاری برخوردارند چرا که در بیشتر مناطق روستایی و عقب مانده این کشور هماهنگی با سوادایی که بتوانند از رسانه های نوشتاری استفاده کنند بسیار کم است یا کمتر علاقه ای به انجام آن نشان میدهند. در حالی که رادیو و تلویزیون در اکثر منازل نفوذ دارد و کشاورزان در محل کار خود از رادیو استفاده میکنند. {۳۱} در دنیای امروز که عصر ارتباطات نام گرفته است، رسانه های ارتباطی چون رادیو، تلویزیون، سینما، مطبوعات و... وسیله ای نیرومند در جهت اعمال نفوذ و دستیابی به اهداف و خواسته های تعیین شده بدون اعمال فشار فیزیکی و تنها از طریق اقناع تلقی می شود. توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مستلزم تلاشهای گسی و کیفی رسانه های دیداری و شنیداری است که از طریق آنها بتوان پیامهای نو و اطلاعات لازم را به اقشار مختلف جامعه رساند. رادیو و تلویزیون در این جا نقش مهمتری نسبت به سایر رسانه ها دارند. تعداد زیاد رادیو و تلویزیون در کشور های توسعه یافته حاکی از این امر می باشد چرا که می توان پیام را که تنها در سراسر کشور که در سطح جهان پراکنده و افراد را در جهت و مسیر توسعه به حرکت درآورد صرف داشتن سواد نمیتواند یک کشور را به سمت اهداف توسعه رساندایی کند زیرا ممکن

تلویزیونی بیشتری بهره می برند و این نه تنها در مورد آمریکا و آلمان که در مورد کشورهایی چون کره جنوبی نیز صادق است. بنابراین می توان این مسئله را بعنوان یک شاخص در نظر گرفت و چنین عنوان کرد که کشورهایی که به نسبت بیشتری از آموزشهای رادیویی- تلویزیون برخوردارند در سطح بهتری از توسعه نیز قرار دارند.

۴- رسانه های آموزشی و تخصصی

افزون بر رسانه های جمعی که پیامشان خطاب به توده مردم می باشد، تعدادی از رسانه ها، افراد خاصی را مخاطب قرار میدهند و بر موضوعات ویژه تخصصی تمرکز دارند. این رسانه ها گرچه تمام جامعه را هدف آموزش خود قرار نمیدهند ولی کسانی را مدنظر دارند که به نوعی در جامعه زندگی میکنند، برای جامعه کار میکنند یا تصمیم گیری مینمایند و اعمال آنها در جامعه منعکس و همه مردم را متعجب یا متضرر میسازد. این رسانه ها برای مشکلات راه حل علمی می یابند و راه حلها را به متخصصان فن ارائه میکنند.

یافته های جدید روانشناسی، علوم رفتاری، تکنولوژی و صنعت همه از طریق رسانه های آموزشی و تخصصی انتشار می یابد و در دسترس محققان قرار می گیرد. امروزه انتقال تکنولوژی و مهمتر از آن دانش استفاده از تکنولوژی با بهره گیری از رسانه های تخصصی امکان پذیر است و مبادله اطلاعات بین دانشندان از کشور های مختلف توسط این نوع رسانه ها انجام میشود به گونه ای که میتوان عصر جدید را عصر اطلاعات نامید و دنیای جدیدتر که در پیش خواهد بود عصری است که کشور های پیشرفته امروزی بجای فروش ابزار ها به فروش اطلاعات مبادرت خواهند ورزید.

(ادامه دارد)

است کشاورز یا کارگر مزبور مطالعه ای نداشته باشد یا اطلاعات صحیح و درست در اختیار او قرار نگیرد. ولی استفاده از وسایل دیداری و شنیداری مستقیماً پیام توسعه را به او منتقل میکند و رهنمود های لازم برای استفاده بهتر از سموم، بذلر، چگونگی اصلاح نباتات و... را در اختیار او قرار می دهد. به این طریق می توان به ترویج کشاورزی پرداخت. به علاوه، یا شیوه تبلیغاتی صحیح، پذیرش آموزش ها نیز تسهیل می شود و واکنش کشاورزان نسبت به آموزش های مورد نظر به حد آفتی کاهش می یابد. البته این مسئله اختصاص به آموزش های کشاورزی ندارد و سایر اقشار نظیر صنعتکاران، کارگران و حتی دانش آموزان و دانشجویان نیز از طریق دایر کردن کلاسهای آموزش از راه دور، آموزشهای لازم را دریافت می کنند.

یک بررسی تطبیقی در مورد کشور های در حال توسعه و کشور های توسعه یافته این نکته را روشن می کند. در کشورهای توسعه یافته ای نظیر آمریکا و آلمان برای هر هزار نفر به ترتیب ۲۱۲۳ و ۱۴۰۲ دستگاه رادیو وجود دارد یعنی هر آمریکایی بطور متوسط ۲/۱ رادیو (هر خانوار ۴ نفری ۸/۴ دستگاه) رادیو در اختیار دارد هر آلمانی ۱/۴ (هر خانوار ۴ نفری ۵/۶ دستگاه) رادیو در اختیار دارد. و نیز هر آمریکایی و آلمانی نزدیک به یک دستگاه تلویزیون دارد یعنی در یک خانواده ۴ نفری آلمانی ۳/۷ تلویزیون و در یک خانواده ۴ نفری آمریکایی ۳/۳ دستگاه تلویزیون وجود دارد (۳۲) در حالی که تعداد گیرنده های تلویزیون در ایران یک سیزدهم رقم میانگین در کشور های توسعه یافته است در سال ۱۹۸۵ برای هر هزار نفر از افراد جوامع توسعه یافته ۹۱۱ دستگاه گیرنده رادیویی وجود داشته در حالی که در همین سال در کشور های در حال توسعه برای هر ۱۰۰۰ نفر ۱۴۲ دستگاه گیرنده رادیویی وجود داشته است. همان گونه که مشاهده می شود کشورهایی که در سطح بالاتری از توسعه هستند به نسبت از امکانات رادیویی و



فصل اول

مقدمه

مقوله توسعه

از جمله موضوعاتی است که به عنوان شاخص مهم برای ورود به قرن بیست و یکم مطرح می باشد و به عبارتی تعیین کننده ترین موضوع قرن آینده خواهد بود. بر همین اساس است که در پایان قرن بیستم شاهد تلاشهایی جهت از بین بردن موانع توسعه از یکسو و فراهم نمودن زمینه های لازم و ضروری توسعه، از سوی دیگر می باشد. نتایج این تلاشها را میتوان در مطرح شدن اصطلاحاتی همچون «کشورهای توسعه یافته»، «در حال توسعه» و همچنین کشورهایی توسعه نیافته یا عقب مانده، بوضوح مشاهده کرد.

سوالی که در اینجا مطرح می شود آنست که: چرا برخی کشورها توسعه یافته اند اما برخی هنوز در این زمینه موفق نشده اند و حتی برخی کشورها شکست نیز خورده اند؟ و اینکه تحول و دگرگونی در جهت توسعه نیازمند چه شرطی است؟ و عبارت ساده تر اینکه

برای حرکت بسوی پیشرفت توسعه و تعالی باید چه شرایطی را فراهم ساخت. در یک ارزیابی کلی به نظر میرسد که شرایط پیشرفت و توسعه را می توان به طور کلی در ۵ رابند لازم و شرایط کافی تقسیم بندی نمود. شرایط لازم شرایطی است که «زمینه مناسب توسعه» را فراهم می سازد در حالیکه شرایط کافی عبارت از «اقدامات و برنامه های توسعه» می باشد. اگر شرایط کافی توسعه عبارت از

امنیت

مناسبات

بهداشت

گسترش آموزشهای

لازم، وجود شرایط

مناسب سیاسی، اقتصادی و

اجتماعی و بطور کلی بهره

مندی از سطح زندگی شایسته

بدقیق، شرایط لازم با زمینه های

مناسب توسعه بر روی نظم، امنیت و

ثبات و همچنین وجود آزادی های لازم

متمرکز خواهد بود. زیرا در صورت

فراهم بودن شرایط آرام، و محیط خاص

و مساعد امنیتی است که زمینه های مناسب توسعه برای اقدامات و برنامه های توسعه فراهم میشود. بدین ترتیب است که مقوله «امنیت» نقش محوری را در فرایند توسعه پیدایی کند.

با توجه به استدلال فوق ارتباط نزدیک میان دو مقوله «امنیت» و توسعه روشن می شود. اما در مورد چگونگی این ارتباط پرسش های زیادی مطرح می شود که حاکی از وجود پیچیدگی در درک ارتباط مزبور است. به عنوان مثال کشورها باید برای شهروندان خود، خوراک، مسکن، کار، امکانات آموزشی و بهداشتی فراهم سازند اما در عین حال ملزم به تأمین امنیت در همه زمینه ها نیز هستند. سوالی که در اینجا بوجود می آید آنست که: از میان فراهم نمودن امکانات و تأمین امنیت کدام عامل تقدم و کدام تأخر دارد؟ و یا اینکه امنیت یا آسایش در توسعه پاننگی یا توسعه نیافتگی کشورها چه نقشی را ایفا می کند؟

بسیار از این شبهه دیگر نیز وجود دارد که قابل تعمق است. با توجه به پرسش های فوق در این نوشتار به طور کلی به این پرسش پاسخ خواهیم داد که: امنیت در روند توسعه چه نقشی را ایفا می کند؟ گرچه در مورد دو مقوله «امنیت» و «توسعه» در هر دو ران و بوسیله

کارشناسان در رشته مطالعات به طور مستقیم یا غیر مستقیم اما به طور جداگانه نگاشته شده است در حالیکه با وجود اهمیت زیاد، موضوع ارتباط میان این مقوله کمتر مورد توجه قرار گرفته است. بویژه کار نظری و تئوریک در این زمینه بسیار نادر است. در منابع فارسی کمتر میتوان یک منبع مستقل در باره این موضوع پیدا کرد. البته سمیثاری به عنوان «توسعه و امنیت» در اسفند ۱۳۷۵ توسط وزارت کشور جمهوری اسلامی ایران برگزار گردید که در آن مطالب ارزشمندی ارائه شد. اما این سمینار نیز با توجه به پراکندگی مطالب نتوانست در یک جمع‌بندی کلی و متسجم دست یابد. هدف ما در این نوشتار پاسخ دادن بخشی از فقدان است که در مورد موضوع «نقش امنیت در توسعه» وجود دارد و همچنین تلاش بر آن است تا زمینه مباحثی در مورد موضوع مورد نظر فراهم گردد. به این امید که آغازی باشد برای دستیابی به پرسش‌های گوناگون دیگری که از سوی جوامع نا امن و توسعه نیافته مطرح می‌شود.

آنچه که باید در مورد پرسش مطروحه این پژوهش به طور کلی باید در نظر داشت آنست که: امنیت از اساسی‌ترین نیازهای بشر است و بشر همواره در جستجوی آن بوده است تا با دستیابی به محیطی امن و آرام به حیاتش مداوم، توسعه و تعالی بدهد. بنابراین اجرای برنامه‌های توسعه در هر کشور امروز نیز در گرو امنیت و ثبات جامعه آن کشور است. در حالیکه میان توسعه یافتگی یا

عدم استمرار توسعه و نا امنی، رابطه‌ای ننگانگ وجود دارد. بعبارت دیگر اگر باور علمی این باشد که بازماندن جامعه توسعه نیافته از روند توسعه، ناشی از عوامل متعددی بوده است، فرض این است که بی ثباتی و ناامنی مورد اشاره، یکی از اساسی‌ترین و عمده‌ترین عوامل عدم استمرار رشد و توسعه به شمار می‌رود.

در طول مباحث این تحقیق فرضیه‌ای که مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت عبارتست از اینکه: «امنیت پیش شرط توسعه است و در صورت عدم وجود امنیت نمی‌توان به فعالیت‌های توسعه ادامه داد». قبل از ورود به مباحث اصلی مربوط به ارسون فرضیه مزبور، لازم به ذکر است که اختلاف نظرهای زیادی در مورد متشاء و منبع ناامنی و بی ثباتی وجود دارد که به طور کلی در سه مکتب (۱) تقسیم بندی می‌شود: مکتب اول که عمدتاً توسط محققین امریکایی مطرح شده، ریشه نا امنی را «تهدیدات خارجی» معرفی می‌کند.

مکتب دوم که به مکتب نگرش سیستماتیک موسوم است از امنیت متقابل سخن می‌گوید و معتقد است که روابط کشورها در سیستم بین‌المللی به گونه‌ای است که در حالت وابستگی متقابل قرار دارند.

مکتب سوم که عمدتاً در دهه ۷۰ و ۸۰ با به عرصه وجود گذاشت ریشه ناامنی در کشور های جهان سوم را داخلی توصیف کرده و بحرانهایی مانند

بحران هویت، بحران توزیع، بحران مشارکت و بحران مشروعیت را ریشه نا امنی در کشور های جهان سوم معرفی می‌کند. مفهوم مورد نظر ما در این پژوهش نیز مربوط به همین مکتب (مکتب سوم) می‌باشد که امنیت را پدیده‌ای داخلی می‌پندارد.

مطالب این نوشتار به طور کلی عبارت از دو فصل خواهد بود. در فصل اول با بیان مفهوم هر دو متغیر یعنی «امنیت» و «توسعه» در مورد چگونگی ارتباط میان آنها خواهیم پرداخت. در فصل دوم مقوله امنیت را به عنوان پیش شرط توسعه مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد. در این زمینه نخست نحوه تأثیر گذاری امنیت بر روند توسعه بیان می‌شود و پس از آن با در نظر گرفتن تحول در مفهوم امنیت تأثیر آن را در بحرانهای توسعه مشاهده خواهیم کرد و بالاخره ارتباط موجود میان امنیت و بحرانهای شلگانه توسعه ریشه بایی خواهد شد.

فصل اول کلیات

مفاهیم

قبل از وارد شدن به مباحث اصلی مربوط به «نقش امنیت در توسعه» لازم است نخست مفاهیم هر دو مقوله یعنی «امنیت» از یک سو و «توسعه» از سوی دیگر بطور مختصر توضیح داده شود تا علی‌رغم کاربرد روزافزون مفاهیم «امنیت» و «توسعه» توسط زمامداران، متخصصان و حشر مردم عادی، مانند سایر تعاریف رایج در حوزه علوم انسانی، هنوز تعریف روشنی که

مقبول تمامی و یا حد اقل بیشتر صاحب نظران باشد. ارائه نشده است. ریشه این عدم اتفاق نظر، بیشتر از آنکه ناشی از تلاش افراد و گروهها در معرفی منافع متفاوت و بعضاً متعارض خود بتوان جزئی غیرقابل چشم پوشی از «امنیت» تر. «...» نشأت گرفته از پیچیدگی و ابهام اجزای تشکیل دهنده این دو مقوله و نیز گستره دامنه شمول موضوعی، جغرافیایی و... است که باعث شده تا کمتر رویداد و تحول عمده ای را بتوان با «امنیت» یا «توسعه» بی ارتباط دانست.

آنچه در مقابل ابهام مزبور، به عنوان راه حل به نظر میرسد، عبارتست از اینکه در وهله نخست باید هر دو متغیر یعنی «امنیت» و «توسعه» از دیدگاههای موجود در این زمینه بیان شوند و سپس از هر دو مقوله تعریف جامعی بیان شود که پایه و اساس مباحث این پژوهش قرار گیرد. پس از روشن شدن مفهوم این دو متغیر است که زمینه برای بررسی تاثیر امنیت بر روند توسعه فراهم خواهد شد.

الف: مفهوم امنیت:

امنیت یا Security که از آن به عنوان «ایمن بودن و فراغت از خطر، اضطراب و تشویش» (۲) تعبیر شده از نیازهای اصلی و اساسی انسانهاست. در آغاز و در ادوار گذشته «امنیت» بیانگر نرخی «تضمین» فیزیکی برای وجودی عینی نظیر شخصی، خانواده، قبیله، حکومت و... بود. اما با پیشرفت جوامع انسانی مقوله «امنیت» بتدریج مفهومی گسترده و پیچیده به خود گرفت که علاوه بر فقدان تهدید و ترس بیانگر تدریجی نیز

برای رشد و پیشرفت، تعلیم و تربیت، شکوفایی استعدادها، توسعه جوامع انسانی و ضامن حفظ حیات مادی و معنوی می باشد. بنابراین امنیت در هر دوره تاریخی و در هر جامعه انسانی همواره به عنوان یکی از اساسی ترین نیاز بشر مطرح برآمده است.

«ماژلوه» ضمن اولویت بندی نیازهای شری به ترتیب امنیت بلافاصله پس از نیازهای اولیه (شامل هوا، غذا، مسکن و پوشاک) نیاز به امنیت را در ردیف بعدی قرار داده و سایر نیازهای انسانی را علی رغم ضرورت غیرقابل انکار آنها در اولویت های بعدی آورده است. زیرا اعتقاد بر این است که در غیاب امنیت و آرامش خاطر چنین نیازهای انسانی، مفهوم به معنی پیدا نمی کنند.

تلاش برای ایمناء و یا حد اقل کاهش عوامل ایجاد ناامنی و تقویت حساس امنیت محدود به انسان نیست بلکه جوامع سیاسی و کشورها نیز به شایه مجموعه ای مرکب از افراد، نیاز شایه ای را در سطح ملی و همچنین بین المللی اساس می کنند. از همین رو همزمان با تولد دولت در قرن هفدهم و در نتیجه علاقه ای که این موجود مظهر به «بقای ملی» (۳) داشت، بارادایم «امنیت ملی» (۴) نیز شکل گرفت. ر از آن زمان تا کنون هنوز نتوانسته امنیت خود را به عنوان یکی از محورهای ثابت مورد توجه سیاستمداران و رهبران نظامی و نیز سایل عمده ادبیات سیاسی و نیز کارشناسان روابط بین المللی حفظ کند. (۵)

در دانشنامه سیاسی آمده است: «امنیت ملی حالتی است که ملتی فارغ از تهدید از دست دادن تمام یا بخشی از جمعیت، دارایی یا خاک خود به سر برد» (۶)

والتر لپمن، کشوری را دارای امنیت می داند که «در صورت احراز از جنگ، مجبور به فدا کردن منافع حیاتی خود نباشد و در صورت وقوع جنگ منافع حیاتی خود را با پیروزی در جنگ حفظ کند» (۷) عده دیگری از اندیشمندان امنیت را چنین تعریف می نمایند: امنیت به حالت فراغت از هرگونه تهدید یا حمله و یا آمادگی برای رویرویی با هر تهدید و حمله گفته می شود» (۸) در کنار این امروز بایستی سه نوع امنیت را از یکدیگر تمایز ساخت: امنیت فردی، امنیت اجتماعی و امنیت ملی.

منظور از امنیت فردی حالتی است که در آن فرد، فارغ از ترس آسیب رسیدن به جان و مال یا آبروی خود یا از دست دادن آن، زندگی کند. امنیت اجتماعی نیز حالت نراغت همگانی از تهدید است که کردها، غیر قانونی حکومت پادشاهی یا فردی یا گروهی در تمامی یا بخشی از جامعه بدیند می ورد، و امنیت ملی نیز حالتی است که ملتی فارغ از تهدید از دست دادن تمام یا بخشی از جمعیت، دارایی و یا خاک خود به سر برد.

بنابراین «تضمین بقا» و «حفظ حاکمیت و استقلال» کشور اصلی ترین و اساسی ترین وظیفه هر دولتی است. که پوندی تنگاتنگ و دگستنی با مفهوم «امنیت ملی» دارد.

یا توجه به گستردگی مفاهیم، امنیت را میتوان در دو سطح تفکیک نمود که عبارتست از: «امنیت داخلی» و «امنیت خارجی». منظور از «امنیت داخلی» امنیت یک کشور در مقابل تهدیدهای پیدا و پنهان در درون مرزهای ملی می باشد. این تهدیدها می توانند سیاسی (مانند شورش، جدایی طلبی و...)، اقتصادی (ناسامانی ها و بحرانیهای اقتصادی و...) و اجتماعی (آشوبهای اجتماعی) باشد که هر کدام بتوسی امور دولتی را تحت تاثیر قرار می دهد و حتی گاهی موجودیت دولت ملی را مورد تهدید قرار می دهد. و اما جنبه خارجی امنیت، به تهدیدهای بیرون مرزی علیه یک دولت مربوط می شود که دارای ابعاد سیاسی (اعمال نفوذ، فشارهای سیاسی و...)، اقتصادی (تحریم ها و...) و همچنین نظامی (حمله نظامی یا تهدید به حمله و...) است. {۹}

با وجود تفکیک بیان شده میان امنیت داخلی و خارجی، واقعیت آن است که تهدیدات داخلی و خارجی امنیت را نمی توان به کلی جدا از هم پنداشت. زیرا در بسیاری از موارد تهدیدات داخلی از خارج، و تهدیدات خارجی از داخل سرچشمه می گیرند. بعنوان مثال گاهی مایل و مشکلات داخلی زمینه ساز تحریک دشمنان و رقبای خارجی شده و امنیت خارجی واحد های سیاسی را با چالش مواجه می سازد.

از یک دیدگاه دیگر می توان امنیت را پدیده ای میان رشته ای تلقی کرد. زیرا امروزه امنیت را میتوان در

حوزه های مختلفی نظیر حوزه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... نیز مشاهده کرد و حتی می توان تعریف های جداگانه ای از مفاهیم امنیت سیاسی، امنیت اقتصادی و... را در آثار نویسندگان رشته های مختلف مشاهده نمود. به عنوان مثال در مورد امنیت اقتصادی گفته میشود که: هنگامی که هم مصرف کننده و هم تولید کننده از روابط سالم اقتصادی مطمئن باشند و از ضرر و زیان این روابط ترسند، هر دو از توفیق «امنیت اقتصادی» برخوردار خواهند بود. همین طور برداشت قریب به عموم تعاریف از امنیت در علم سیاست، این است که: نظام سیاسی کشور ها از ثبات نسبی برخوردار باشد. به طور کلی میتوان گفت که در مفهوم امنیت دو رکن اساسی قرار دارد:

۱- فقدان تهدید و ترس یا اطمینان به خود و ادامه حرکت.

۲- آزادی و روشنی آینده حرکت و فعل انسانی و جامعه براین اساس، با توجه به موضوع این پژوهش که هدف بررسی تاثیر گذاری امنیت بر روند توسعه را دنبال می کند، می توان تعریف جامعی از مفهوم امنیت ارائه داد که پایه و اساس مباحث بعدی قرار گیرد: امنیت عبارت است از «وجود آمدن محیطی که در آن بازیگران بدون وحشت، فشار و استعمار، در وضعیت متعادل و عادلانه، حاکمیت بر منافع مادی و معنوی خود را دارا باشند و بتوانند به اهداف توسعه و تعالی خود در زمینه های مختلف دست یابند و از هرگونه تجاوز مصون باشند».

در طول مباحث پژوهش، تعریف اخیر «امنیت» پایه و اساس تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت و با توجه به چنین امنیت پی خواهیم برد که ارتباط آن با «روند توسعه» چگونه است. البته قبل از بررسی ارتباط میان توسعه و امنیت لازم است که مفاهیم توسعه نیز همانند «امنیت» بیان شوند.

ب: مفهوم توسعه

در مورد «توسعه» نیز همانند امنیت، تعریف جامع و مانعی وجود ندارد بلکه این موضوع هم بوسیله متخصصان مربوطه از زاویه های مختلفی مورد توجه قرار گرفته است. توسعه که سرگردان واژه انگلیسی Development می باشد، در مفاهیم گوناگونی همچون ترقی، پیشرفت، تکامل، حوادث جدید، اخبار جدید، تحول، آبادانی، تجدید بنا {۱۰} و... مورد استفاده قرار گرفته است.

علاوه بر گوناگونی مفاهیم توسعه، این مقوله در بخش های مختلف، اما کاملاً بهم پیوسته، نیز تقسیم شده است و در نتیجه همین تقسیم بندی است که امروزه مطالعات توسعه تحت عنوان توسعه سیاسی، توسعه اقتصادی، توسعه اجتماعی و فرهنگی و... مشاهده می شود.

بنابراین توسعه به هر مفهومی که باشد، نهایتاً به این واقعیت پی می بریم که موضوع اصلی توسعه «مردم» هستند. متخصصان نیز پس از چندین دهه توسعه به همین حقیقت آشکار رسیده اند که: مردم هم وسیله و هم هدف توسعه می باشند. {۱۱} زیرا توسعه روندی است

که طی آن امکانات افراد بشر افزایش می‌یابد. هر چند این امکانات یا مرور زمان می‌تواند اساساً دچار تغییر در تعریف شوند، اما در کلیه سطوح توسعه، مسئله بشیادین برای مردم عبارتست از: برخورداری از زندگی طولانی و همراه با تندرستی، دستیابی به دانش و توانایی، و تیل به منابعی که برای پدید آوردن سطح مناسب، لازم است. چنانچه این سه امکان غیر قابل حصول به‌ند، بسیاری از موقعیت‌های دیگر زندگی دست نیافتنی خواهند بود.

اما مسئله توسعه به همین جا ختم نمی‌شود بلکه امکانات دیگری نیز نزد مردم از ارزش والایی برخوردارند: مانند آزادی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی. داشتن موقعیت برای دستیابی به نقشی خلاق و سازنده و برخورداری از حق حفظ عزت نفس انسانی و حقوق انسانی تضمین شده است. در ادبیات توسعه نیافتگی تلقی شده است.

نظریه‌های مطرح شده در مورد «توسعه و توسعه نیافتگی» را به طور کلی میتوان به دو گروه نظریه‌های متعارف (۱۲) و انتقادی (۱۳) تقسیم کرد. گرچه در اینجا فرصت بررسی مفصل این نظریه‌ها را نداریم اما دیدگاههای متعارف و انتقادی توسعه را میتوان به وسیله تعابیر متفاوت «مارکس» و «وبر» از یکدیگر جدا کرد. مارکس توسعه را براساس سه اصل انسان و تئیسای سادی نیروها و شیوه‌های تولید در نظر می‌گرفت. و برهم ویژگی‌های عقلانی ممتاز نظام دیوالااراهه کشور های

صنعتی را مشخص نمود. این دو اصل توسعه، توسعه نحوه را روی سرمایه داری بورژوازی متمرکز ساخته‌اند. با این تفاوت مارکس دیگرگویی شالوده ساختاری را جستجو کرد، و می‌گوید تا نظریه خود را بر اساس واقعیات تاریخی بنا کند، حال آنکه وبر به لوازم و مقتضیات توسعه (پا تکیه بر سادی شدن، تداومی، حرفی ای شدن، نفتیک و تخصصی شدن) پرداخته و نظریه خود را با مفاهیم مثالی و آرمایی مرتبط می‌ساخت.

همانطوری که ذکر شد، در این نوشتار دیدگاه مارکس وارد شدن به مبانی پیچیده توسعه نیست بلکه با ارائه مفاهیم و دیدگاه‌های کلی توسعه بر آن هستیم که یک تعریف منحصی با عنوان پایه و اساس بحث این نوشتار برگزینیم. لازم به ذکر است که در اینجا منظور ما از «توسعه» توسعه داخلی یک کشور است و در اینگونه به داشت اقتصاد سیاسی یک کشور اصیت اساسی پیدا می‌کند. این در حالی است که نظام سیاسی حاکم در آن کشور تعیین کننده روند اقتصاد سیاسی می‌باشد. بنابراین توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی در کنار همدیگر مفهوم پیدا می‌کنند. اما هدف هر دو مفهوم توسعه، مردم آن اجتماع می‌باشند و بدین ترتیب «توسعه اجتماعی» نیز خود بخود مرتبط می‌شود.

با توجه به ارتباط نزدیک میان توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، باید تعریفی انتخاب شود که در برگیرنده هر سه بخش باشد. چنین تعریف کلی از توسعه را میتوان اینگونه بیان نمود:

توسعه: «بهینه سازی در استفاده از نیروهای بالقوه مادی و انسانی یک اجتماع است».

در ادامه این بحث تلاش خواهیم نمود تا با توجه به تعاریف ارائه شده از دو مقوله «امیت» و «توسعه» ارتباط میان آنها را مورد بررسی قرار دهیم.

ج: ارتباط میان امیت و توسعه

با توجه به مفاهیم بیان شده از امیت، توسعه می‌توان نتیجه گرفت که رابطه تنگاتنگی میان این دو مقوله وجود دارد. برپژه این یک واقعیت ملموس و تجربه شده است که هر تکاپوی مثبت اجتماعی، هر نوع رشد و توسعه تنها در بستر آرام اجتماعی، پدید می‌آید و در شرایط آشفتگی و نا آرامی و نا امنی، خصوصاً در شرایط استمرار معرصات و وجود جنگها و درگیریها (چه در سطح داخلی و چه در سطح خارجی)، زمینه‌های رشد، توسعه و پیشرفت نابود گشته و یا به حداقل کاهش می‌یابد. به عبارت دیگر، وقتی بحاس در حالتی از نا امنی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به سر برده و هر زمان در معرض بی ثباتی قرار داشته باشد، سلامت اجتماعی خود را از دست می‌دهد و بجای فعالیت‌های رشد و توسعه توجه خود را جهت برقراری امنیت و ثبات مبدول خواهد کرد.

«شومان» که یکی از نظریه پردازان مکتب رئالیست‌ها است، اهمیت امنیت را برای روند توسعه اینگونه بیان می‌کند: «اگر امنیت یک کشور تضمین

نشده باشد، امید به بقا امری واقعی است» (۱۴) شومان در ادامه اظهارات خود در مورد امنیت بر این عقیده است که: اگر کشوری نتواند امنیت مطلوب را ایجاد کند، چگونه خواهد توانست به هدفهای دیگر خود از جمله رشد و توسعه خویش اقدام کند.

بنابراین شومان به سیاستمداران و دیپلماتها توصیه می کند که: به بقا به عنوان اولین قانون زندگی بیندیشند و در راه تضمین آن پافشاری کنند. (۱۵) البته تأمین این هدف به قول «کسراب» جز از راه کسب، حفظ و گسترش قدرت امکان پذیر نیست. در حالیکه قدرت در ابتدایی ترین مراحل خود به معنای توان کشور در حفظ «امنیت» تعریف می شود.

این خلدون اندیشمند بزرگ اسلامی گرایش انسان به اجتماع را بعد از تأمین نیازهای اولیه مادی، نیاز به امنیت و مصون بودن از آسیب و خطرات و تهدیدات محیط و درندگان و سلطه گران می داند. (۱۶)

با توجه به مطالب فوق، به نظر میرسد که: امنیت در روند توسعه از اهمیت اساسی برخوردار است. بویژه آنچه که در عمل به چشم می خورد، حکایت از این امر دارد که، جوامع مختلف هماهنگ با «اقتصاد سیاسی» خود به ارزشهای متفاوتی اولویت می دهند. به عنوان مثال جامعه ای که نگران یک تهدید خارجی یا دچار آشوب داخلی و یا تحت سلطه حاکمیتی نظامی بسر می برد، اولویت را بجای «تولید ثروت و رفاه عمومی» به «حفظ امنیت» خواهد داد و

در صورت تأمین امنیت نسبی است که زمینه برای فعالیت های توسعه و پیشرفت فراهم می شود.

پس تا اینجا مشخص شد که ارتباط تنگاتنگی میان امنیت و توسعه وجود دارد و این ارتباط به حدی عمیق است که بدون وجود امنیت و ثبات در یک جامعه، تفکر توسعه و پیشرفت نمی تواند شکل عملی بخود گیرد. البته با توجه به دلایل ذکر شده، حتی می توان تأمین امنیت را به عنوان مرحله مقدماتی روند توسعه بحساب آورد.

(ادامه دارد)

۱- در مورد سه مکتب پهنه مطالعات مربوط به امنیت (ر.ک) به: سیدمحمد کاظم سجادیپور، رابطه امنیت و توسعه در آسیای مرکزی و قفقاز، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال دوم، شماره چهارم، بهار ۱۳۷۳، ص ۱۲۰-۱۰۹.

(2) Oxford Advanced Learner's Dictionary, AS HORNEY, (fourth Edition), Oxford University Press, 1994, P 1143.

(3) National Survival.

(4) National Security.

۱۰- داور محمدی، تحول مفهوم امنیت ملی در عصر ثورس روابط بین الملل، روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۵/۱۲/۵، ص ۱۲.

۱۱- داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی، تهران انتشارات سپهرودی و مروارید، چاپ اول، بهار ۱۳۶۶، ص ۳۹.

۱۲- محمد حسین جمشیدی، امنیت ملی در سیاست بین الملل معاصر: بررسی نظری، فصلنامه بررسی

های نظامی، سال ششم، شماره ۲۱، بهار ۱۳۷۴، صص (۲۹-۷۱).

۱۳- روزنامه صبح امروز ۱۳۷۸/۱۱/۱۸، ص ۱.

۱۴- ح فاسیمی، برداشتهای متفاوت از امنیت ملی، فصلنامه سیاست دفاعی، سال اول، شماره دوم، بهار ۱۳۷۲، ص ۵۵.

۱۵- مهدی نوروزی خیابانی، «فرهنگ لغات و اصطلاحات سیاسی»، تهران: نشری، ۱۳۷۳، چاپ دوم، ص ۱۴۱.

۱۶- محبوب الحق، مردم و توسعه، ترجمه عزیز کیارند، مجله سیاسی-اقتصادی، سال سوم، شماره هفتم، تیرماه ۱۳۶۸، ص (۴۰-۴۳)

(12) Orthodox.

(13) Radical.

(14) F.L. Schuman, The Common Wealth of Man, London: Hale, 1954, Passim.

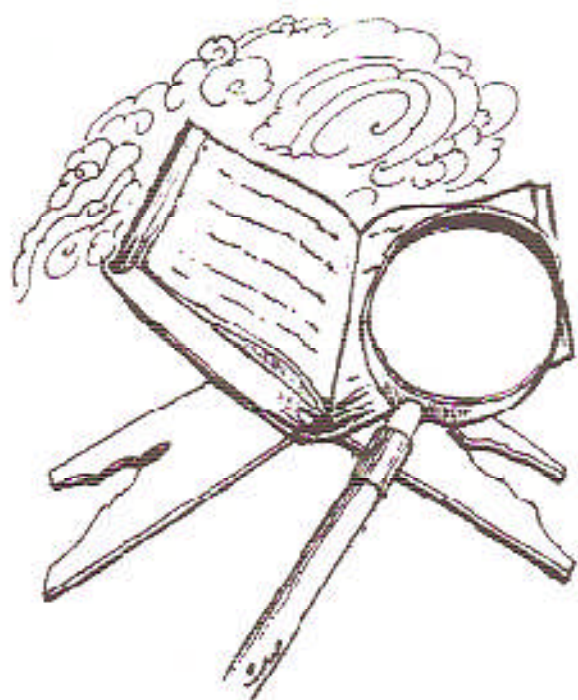
(15) C.V. Crabb, Jr, Nation in a Multiplar world (New York: Harper and Row, 1968) P.12.

(۱۶) دکتر اصغر حکمت - نظره های همگرایی در روابط بین المللی (تجربه جهان سوم) چاپ اول - ص (۳۶)



د تحریک طلبا یا په بل عبارت د ملا محمد عمر او دملگرو پیژندنه ئی د اسلامی فقاہت په رڼا کېښی

لومړی برخه



۱- حضرت جناب رسول کرم صلی الله علیه وسلم
(۱۴۲۹) کاله پخوا داسی دل اکو ملا محمد عمر او دده دهل
په ارتباط د ارشاداتو څرگندونه کړی او فرمایلی دی: عن علي
(رض) قال سمعت رسول الله صلي الله عليه وسلم يقول: سيخرج
قوم في آخر الزمان أحداث الأسنان، سفهاء الأحلام يقولون من
خير قول ابونهم، لا يجاوز إيمانهم حناجرهم يخرجون من الدين كما
يخرجون السهم من الرمية، أي السيد فأبناؤهم وهم وأقتلوا عصفوان في
قلهم اجبر لمن قتلهم يوم القيمة، معق عليه، ويلعي ح ۲۹۹/ج ۲
شرح معش للكنز ج ۲ مشکو.

تشریح: د پورته مقدم حدیث، بنودل شوی طائفه او قوم
غفه څوک دی چه دلاودی د رومشخصاتو او علامو غځستان وی.
لمړی: دا چه سن په ئی کم وی یعنی ځوانان او کم
سینه وی.

دویم: سفهاء الاحلام په وی (نخبریه په ئی کمه وی
ثقلونه ئی خام وی او پاخه نه وی) بلکه ځوان سینه په وی.

دریم: خبری په دافه (ج) او ر. دل (ص) (ن.بی خبری)
کوی د همدغه بتایل شوی قوم او طائفی حکم ددین په لحاظ ئی
علیه السلام داسی ښودلی دی: لا يجاوز إيمانهم حناجرهم یعنی
آذان به ئی د ژبې پر سر وی. زړه او جوارح نه به نه وی نترتلی.
په الله دربار کېښی په دمقبولیت مقام ته نه وی رسیدل - یزقون
من الدين کما یزقون السهم من الرمية. ددین څخه داسی وزی

لکه غشی دلبندی (پنکار) څخه. دا حکم ددین په اعتبار دی. اما د دنیا په اعتبار ئی حکم د قتل او وژنی دی چه ئی علیه الصلوه و السلام ئی داسی بیانی چه د پوره غور وه دی:

فَاتِمَاتِلَيْكُمْ هِمَزَاتِلْهُمُ فَإِنْ فِي قَتْلِهِمْ رَجَاءٌ لَكُمْ فَعَلَيْكُمْ يُومِنُ الْقِيَامَ. یعنی هر چیرې چه مو پیدا کړی او یا ورسره مخامخ شولاست وژنی ئی دی چه په وژلو ثواب دی هغه چاته چه مړه ئی کړی د قیامت په ورځ کښی.

توت: ای دسليم عقل خاوندانو، ای د اسلامي فکرو او قضاوت څښتنانو! د پورته را نقل سوی حدیث شریف په صحت او قوت کښی په ژور فکر غور وکړی چه قوی دی که ضعیف او بیانی و الفاظو ته ښه ځیر شی چه الفاظ ئی په خپله معنی او مصداق باندی واضح الدلالت او ښوونکی دی او که په دلالت کښی پر خپله معنی باندی مبهم مشکل او مشابه دی او بیانی په دقت او ځیر سره مطالعه کړی چه دیورته حدیث شریف مورد او مصداق د افغانستان په درگیرو ډلو کښی کومه ډله ده پنکاره ده؟ چه هم قوی دی هم ئی دلالت پر معنی پنکاره دی. آیا د مجاهدین اسلامي دولت او استاد رباني په ریاست ئی مصداق او مورد ده که د ملا محمد عمر ډله ئی؟ یا په ساد شو و د درو مشخصاتو او نښانو (کم سببی، کم تجربه او په خوله سره ښی د الله (ج) او د رسول (ص) څېرې کول) مورد د مجاهدین حکومت طرفداران کیدای شي که د ملا محمد عمر ډله گرځیدای شي؟ پنکاره او څرگنده ده چه دیادشوو علامو او ځانگړنو (مشخصات) څښتنان د ملا محمد عمر ډله او غړي دي نه د مجاهدینو دولت. ځکه چه ملا محمد عمر او دده ډله هم که سینه (لې عمری) هم ئی عقلونه اومه، هم ئی تجربی دی او هم ئی په خوله دالله (ج) او رسول (ص) څېرې کول شعار دی، د استاد رباني پلویان چه ده هم ئی عمرونه پاخه دی او هم تجربه زیاته او پخه ده او هم دقال الله او قال رسول دشعار په باب تر اومه دوی د ملا محمد عمر ډلې په نسبت ئی خپل ځانونه نه دي په گوته کړی. پس د حدیث شریف پنکاره او څرگند مصداق د ملا محمد عمر ډله ده ز پس چه د حدیث

شریف د بشپړی علامو او نښانو په درلودلو سره عیاره ده او حدیث شریف د دینی او دنیاوی حکمونو مورد وه او مستحق ده چه هغه: لَا جَاوِزَ إِعَانَهُمْ حَتَّىٰ يُجَاهِدُوا بِأَعْقَابِهِمُ الْكُفْرَ مِنَ اللَّهِ الطَّاعِنَ دى او استحقاق د وژنی لری او ددوی په وژلو کښی د قیامت په ورځی کى ثواب شته وژونکی لره

۲- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

يَكُونُ امْتِي قَرْنَيْنِ فَيُخْرَجُ مِنْ بَيْنَهُمَا مَا رَفَقَ بِلِي قَتْلِهِمْ أَوْ لَا هُمُ الْخَلْقُ. هَذَا مُسْلِمٌ وَاحِدٌ يَقُولُ فِيهِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ كَلَامَ مَنْ الْقَرْنَيْنِ عَلَى الْحَقِّ وَالْأَلِي تَلِي قَتْلُ الْمَارِقَةِ أَوْ لَهَا. (اعلا السنن ص ۶۲۴ ج ۱۲)

تشریح: زما امت به دوی ډلی کښی بیا به ددوی له منځه د امام د اطاعت څخه یوه وتلی ډله راوځی خو د دى ډلی د وژلو او ډله منځه وړلو تولاوه او تصرف به د مخکنیو دوو ډلو څخه هغه ډله کوی چه اولی په حق سره وی یعنی په افغانستان کی امت دوی ډلی شو چه یوه ئی د حکمتیار او بله ئی د مجاهدینو حکومت پلویان وه چه، دوی په اختلاف او جنگ سره اخته وو. دریمه د طالبانو (ملا محمد عمر) ډله راووتله او ددوی سره دجگړی متولی او تصرف اسلامي دولت وکړی پس دیورته څیرنی څخه لاندی احکام څرگند او پنکاره کړی.

الف: دامت ویش پر دوو ډلو باندی

ب: دریمي ډلی راوتل ددوی دمنځ څخه چه نوم ئی مارقه ښودل شویده د رسول علیه السلام په قول او ارشاد.

ج: د مخکنیو دواړو ډلو څخه دوی پر حق ډلی جنگ د دریمي مارقی ډلی سره په دی معنی چه پر حق دواړی ډلی دی خو اولی او بر تره متولی ډله ده.

د: دمارقی ډلی سره د حق داری ډلی جنگ او متازعه.

ه: دمارقی ډلی سره د جگړی جواز او ثبوت.

و: دیورته روښانه څرگندونو او استنباطاتو په کمک او مرسته په ډاگه او پنکاره توگه ویلای شو.

را اگر گیدی (داحمال او نامکن دی) نو ددوی را اگر گیدل و حق نه
هم عمل دی. ولی چه تعلق دحمال په بحال سره دهغه شی محالوب
پتیی. او رسول الله صلی الله علیه وسلم وایی چه:

دهغه ډله سر او بده دخلکو او محسوق ده. دتیکمرغی
زیری (خوشالی) دی وی دغه چا او قوم لره چه دنه ډله په قبل
ورسوی او یا دی ووژنی (شهید ئی کړی) او د همدغی ډلی شعار
او تگلاره به دعوت و کتاب الله ته وی خو لا په هېڅ ډول په یو
نسی دنیانو کېس زمونږ-څخه نه دی. پس هر چا چه ووژل او
قتل ئی کړه دغه اولی په الله سره دی تر دوی. خو په دی ترڅ
کینی صحابه (رض) پوښته وکړه چه: ددغی گمراه ډلی پیژندنه
وکړه یو: ته په نښانو او شعار سره، نو ئی علیه السلام ورمایل
چه نښانه د دوی د تخلیق (سرونه خریل) دی. په دوهم روایت
کې دغه ډول ډلی به پرله پسې (هېښه) په امت کې راوخسې خو
آخره ډله به د مسیح الدجال سره راځی هر چیری چه ورسره
مخامخ شوالاست وژنی بابت. دوی سر دغفلوق دی.

نتیجه: دپورته حدیث شریف دښودل شوو علامو او نښانو
څخه چه حوړوال په قول او بدووالی په عمل او دنده ئی دعوت و
کتاب الله ته ده شعار او نښانه ئی تخلیق (وېښتان خریل) دی
وبلای شو چه په همدغه نښو او نښانو سره پسرولی ډله دملا
مه- ددغه ډله سره اړیکه رښتی. ددغه ډله سره دافغانستان د اسلامي
دولت دی. دا ځکه چه یواځی او یواځی قیچی په لاس کې سرونه
او بریتونه قیچی کونکی ډله دطالبانو ډله ده. په خوله دښو خبرو،
ویونکي (چه موږ دغه څه کوو چه الله او رسول وائی) په همدی
شعار نښاله ډله یواځی او یواځی د ملا محمد عمر ډله ده په عمل
کېنې چه دمسلمان ملت د وینو توبول او د مسلمان د مال
اخیستل د بیت المال په نامه او په دی نامه (بیت المال) سره ئی
اخیستل ځانونوته روا گڼل یواځی دطالبانو دډلی عمل دی. تر او
پنځه وژل، دموږ، د عزتی کول پرفستو او سرکاتو لاندی، د
غورځول او بیا زده‌ی او تقلبه (تلکونه او موټرونه) وسایط
باندي تیرول ددی ډلی خوی او فعل دی او دمسلمانو ښځو په
گروگانې سره نیول او بندی کول د دوی عمل دی لکه دهرات په

چه په افغانستان کېنې امت دوی ډلی شو یوه یی درباری او
بله یی دحکمتیار ډله شوه چه په اختلاف او جگړه سره اخته شول
او ددوی دمنځ څخه دملا محمد عمر دریمه ډله راوړتله چه نوم
یی مارقه شوی دی او دهمدی دریمی ډلی ووژنی شوی او
تصرف او کالځوئی د مجاهدینو حکومت طرفداران وکړی او کوی
ئ. نو پسر د همدغه د مجاهدینو حکومت پلویان اولی به چه سره ده
وی چه ورسره جگړه کونکی ډله ده او اولی په حق سره حدیث
شولی ده.

دریمه ډله چه دطالبانو ده ده دقتل او وژلو مستحقه ده.

۲- معنی ابی سعید الخدری و انس بن مالک عن
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال: سيكون في مئی
اختلاف و فرقة قوم يحسبون القول و يسمعون العمل يقرؤن
القرآن لا يزالون تراهم عرقون من اللذن مرقق السهم من
الرمية لا يرجعون الى الحق حتى يرتد السهم علي فوقه همرش
الخلق و الحليته طوبى لمن قتلهم و قتلوه يدعون الى كتاب الله
و ليسوا امتاني شقي من قاتلهم كان ابلي بالله منهم قالوا يا
رسول الله صلی الله علیه وسلم ما سباهم قال العتليق
رواه ابو داود و فی روايه شرك بن شهاب سباهم
التعليق و زاد قوله ولا يزالون يخرجون حتى يخرج اخرهم مع
المسيح الدجال فاذا التمسوا منهم ماتوا ثم مرش الخلق و الحليته
اخرجه النسائي.

تشریح: په روایت د ابی سعید الخدری او انس بن مالک،
نبي علیه السلام وویل چه، زر چی زما په امت کېنې په اختلاف
او ډلی پیدا ئی یوه ډله به دخپرو او ویلو پناست وال لری او
کوی به ئی خو دعمل بدووالی په کوی (دپی وینا ځاوند به وی او
بد عمل نه کاندی) قرآن، به وایی خو تر تراقیه (گورن او غاړه) به
ئو نه تیریدی ددین (امام) د اخاعت) څخه به وتلی وی لکه وتل
دغشی دښکار څخه او دغه ډله به هېڅکله بیرته و حق ته د
ضاللت څخه راونه گرځی خو غشی بیرته و خپل ځای ته نه وی

امام ووتو دغه ډله باغي او سياسي مجرمه ډله بلل کېږي او که غرض او قصد يې د خپل مملکت د اسلامي نظام پر ځای د غير اسلامي نظام راوستل وو او پايي د يوه پسردي مملکت سلطه پر خپل هيواد باندې راوستل وو او پايي مقصد د جگړې څخه د خپل مملکت د قوت کمزوري کول وو دېر د يو په مقابل کېنې، نو بيا دغه ډله مفسد في الارض او محارب الله والرسول ډله ده.

د تشرېح الجنائي الاسلامي عبارت داسې دی، الغرض من الجرمية: يشترط ان يكون الغرض من الجرمية اما عزل رئيس الدولة، او الهبة، التفتيش، و اما الامتلاء عن الطاعة، فلذا اقرض الغرض علي هذا الوجه، مع توفر الشروط الاخرى، كانت الجرمية سياسية، او الجرمية سببية اما اذا كان الغرض من الجرمية احداث اي تغيير ينافي معصوص الشريعة، كالاخلال بنظام غير اسلامي بخلاف النظام ان لم يكن دولة، اجنبية، من التسلط علي البلاد او اضعاف قوة الدولة، اما غيرهما من الدول اذا كان الغرض من الجرمية شيئا من هذا ان مثله، كقتل سير البلد او اختلاف اقوام الدولة، و توزيرها فان الجرمية لا تكون بغيا اي سياسية، و انما هي افساد في الارض و محاربة الله و رسوله، و هي جرمية عادية، قرئت لها الشريعة عقوبه، قاله: تشرېح الجنائي ص ۱۰۴

د پورته تقرير او بيان څخه معلومه شوه چه د طلبيا تحريك له مقابله او جگړه سره له بغاوتو افساد في الارض او محاربة الله و الرسول يو ثابت او ښکاره حقيقت دی ځکه چې ددوی د جگړې په وجه هم دېر د يو سلطه پر افغانستان راغلي او دا حقيقت و هر چاته واضح دی. دا رنگه د افغانستان د قوت، ضعف او کمزوري هم و هر چاته ښکاره حقيقت دی. ددې څخه علاوه په افغانستان کېنې د علم او مذهب بدنامي او د ديني طلابو لې محايه ضايع کيده. دا رنگه په افغانستان کېنې د ملثونو او قومونو ترمنځ د تعصب راپورته کيدل او هيواد د تقسيم او تجزيې د خطر کندی ته کشول او داخلي قوتونو د مداخلې او تيرې زمينه برابرو... او داسې نور. پس دغه ډله د پورته سند له مخې، باغي او محاربه او مفسده ډله ده، حکم ئې هغه دی چه فقه يې بيان کېږي.

(لورييا)

پيتون زرغون کې. پر يو ميليون مسلمان باندې اقتصادي او غذايي بنديزونه لگول او ډاکلاندې رواگېل يواځې ددوی عادت دی. ددې قولو پسو کارو او فعلو سره سره بياهم دالله(ج) او رسول(ص) او د کتاب او سنت په نامه آواز اوچتول او دعوت ورته کول د دوی شعار او پلتفارم دی. په عمل کېنې د جهاد او مجاهدينو سره حساسيت ښودل او توهينول. د في سبيل الله مجاهد تعبير په توپکي سره کول، و طالب و کلمې ته ترجيح ورکول پر کلمه د جهاد، د همدې ډلې روښانه شعار دی څو په همدې شعار سره د اسلام دښمنان (يهود او نصاري) قانع او راضي کړي.

پس کله چه په حديث شريف کېنې د ذکر شوو نښانو او مشخصاتو څښتنه همدغه ډله شوه نو حکم ئې هم په دې حديث شريف کېنې ټاکل شوی دی چه هغه و مسلمانانو ته ددې ډلې په وژلو سره د خوشالي زيری او حکم ورکول دی، او دالله جل جلاله د قرب بشارت ورته کول و هغه چاته چه دوی وژنی او يا په دوی ځان شهيد کړي او دغه ډله ده چه قرآن په وایي او قرآن ته به دعوت کوي خو قرآن به ددوی تر غاړه او گردن ته تېرېږي او نه به په دعوت الی القرآن سره دني عليه السلام ډډې څخه گرځي.

نوت: په دې حديث شريف کېنې دوی کلمې راغلي دي: چه يوه (ويقرؤن القرآن) او بله: (و يدعون الی کتاب الله) ده. اشاره او ښودنه پردې کوي چه دغه ډله به عالمان او ملايان وي ځکه چه قرائت او دعوت د کتاب الله د عالم ممتاز صفت دی پس دغه اشاره او ښودنه يو بل دليل او نښانه ده پسردي چه د ملا محمد عمر ډله مصداق د همدې ښودل شوي ډلې دی چه حديث شريف ئې و مړېته په گوته کسوي څو دوی د کتاب په قرائت او دعوت سره امت مسلمه ډوکه او خطا نکړي دا وه پېژندنه ددې ډلې دنيوي ارشادات په روښنايکي، خوا وس راځو چه فقه د داسې ډلې په اړوند څه وایي:

په تشرېح الجنائي الاسلامي کېنې ليکي:

که د رئيس دولت څخه د سرغړونکي ډلې غرض په جگړه کېنې د دولت د رئيس عزل يا د ده دکابينې لکه صدراعظم، وزيران، واليان او رئيسانو عزل وو او پايي غرض نه اطاعت د